

فرهنگستان نامه

باهتمام و سردبیری
حبيب يغماني

شماره اول از دوره چهارم
اردی بهشت ۱۳۲۰

چاپخانه مجلس

فهرست مندرجات

مجلس یادبود مرحوم سید محمد فاطمی

- خطابه آقای تقوی صفحه ۲
خطابه آقای فروزانفر » ۹

مجلس یادبود پروفیسور نیکاسن

- خطابه آقای دکتر صدیق » ۱۴
خطابه آقای فروزانفر » ۱۹
خطابه آقای دکتر صورتگر » ۲۷

مجلس یادبود استاد کریمتن سن

- خطابه آقای سعید نفیسی » ۳۶
خطابه آقای دکتر صفا » ۴۶

مجلس یادبود مرحوم دکتر نصر و مرحوم حسنعلی مستشار

- خطابه آقای دکتر امیر اعلم » ۵۵
اشعار آقای تقی بینش » ۶۱
اشعار آقای ناصح » ۶۲
خطابه آقای بهمنیار » ۶۵

فرهنگستان نامه

سال چهارم

ازدی بهشت ۱۳۲۵

شماره اول

سال گذشته (۱۳۲۴) فرهنگستان ایران پنج تن از اعضاء شایسته خود را که دو تن از پیوستگان خارج از کشور و سه تن از وابستگان بودند از دست داد . و آن پنج تن عبارت اند از :

مرحوم سید محمد فاطمی (عضو وابسته)

فقید استاد نیکلسن انگلیسی، (از پیوستگان)

فقید استاد کریستن دانمارکی (از پیوستگان)

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر (عضو وابسته)

مرحوم حسنعلی مستشار (عضو وابسته)

از طرف فرهنگستان ایران در هر موقع مجالس یادبودی بنام این بزرگواران تشکیل یافت که در این جلسات اعضاء فرهنگستان و دیگر دانشمندان و شعرا در شرح زندگانی و خدمات فرهنگی آنان سخنرانی کردند و مرثیه سرودند.

برای کارمندان نامه فرهنگستان موجب نهایت اندوه و تأثرست که این شماره را باید بنام سوکنامه تقدیم خوانندگان دارد زیرا متضمن کلیه خطابه‌ها و اشعاری است که در مجالس یادبود ایراد و خوانده شده است .

مرحوم سید محمد فاطمی



روزدوشنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۲۴ مجلس یادبود مرحوم سید محمد فاطمی در تالار فرهنگستان تشکیل یافت .

بدو آ جناب آقای سمیمی (ادیب السلطنه) رئیس فرهنگستان بعنوان افتتاح جلسه شرحی جامع ومؤثر در اخلاق و فضایل و تأسف از فقدان آن مرحوم، و تسلیت بدانشمندان و بازماندگان بیان نمودند و سپس جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی به سخنانی پرداختند .

خطابه جناب آقای تقوی

همه آقایان تصدیق دارند که وظیفه ناگوار است پس از فقدان يك دوست صمیمی و با حقیقت شرح حال او را در خاطر جمعی دوستان علاقمند تذکر دهند

و تأثرات ایشانرا تازه کنند خاصه که شرح حال مربوط باشد به عنصر شریفی از خاندان بزرگ که خلفا بعد سلف به بزرگی و بزرگواری معروف بوده اند .

وبالخصوص مرحوم فاطمی علاوه بر شرافت خانوادگی حائز شخصیتی بود که لایق آن بود تا سرسلسله محسوب شود . مرحوم فاطمی در میان همکاران خود دارای مزایای اخلاقی بسیار بود و از جهات عدیده بر اقران سمت امتیاز داشت و در مقام مقایسه برتری او مورد تسلیم و تصدیق اکابر و افاضل بود .

بلی صحبت فقدان این چنین یاران ملالت آور و تأثر انگیز است لیکن از آنجا که مرحوم حاجی میرسید محمد فاطمی نسبت بعدلیه خدمت بسیار کرده و بر گردن اعضای داد گستری و محاکم حق بشمار دارد لازم است جمله از خدمات او ذکر شود .

موقعیکه جناب آقای سمیعی تشکیل این مجلس را مذاکره کردند از من خواستند که چیزی خدمت آقایان عرض کنم لذا بر خود لازم شمردم که آنچه فعلاً بخاطر دارم بمرض برسانم و اگر چه مختصر باشد بیاس احترام آن مرحوم و ادای حق دوستی و همکاری سالهای متمادی یادی از ایشان کنم تا اگر بعضی بحال آن مرحوم آگاه نباشند آگاه شوند و اگر آگاهند او را بهتر بشناسند و بدانند که چه وجود عزیز از میان این جامعه رخت برست و جای خود را خالی گذاشت . من از دیر زمانی مرحوم فاطمی را می شناختم از آن هنگام که جوان بود و تازه از قم بتهران آمده و در مدرسه خان مروی بتحصیل اشتغال داشت؛ برخلاف سایر جوانان که باقتضای سن جوانی بکارهای فزونی میپرداختند او همیشه شوق و نشاط در اشتغال بکسب معارف و شور و شعش در کار تعلیم و تعلم و انجام وظائف شرعی و اجتماع بود و من پیوسته از نزدیک مشاهده میکردم که با جدیت کامل مراحل تحصیل علوم را از ادبیات و فقه و اصول و کلام و حکمت و عرفان به پایان رسانید و در طریق مجاهده بفرهنگی که موضوعات علمی و اخلاقی و سیاسی مطرح بود میرفت و در هر مجلسی که عنوانی از عناوین کمال انسانی و تربیت نفسانی داشت و احتمال میرفت که همییبی از خرمین معرفت در آن بردارند و استفاده معنوی کنند سیر میکرد تا عاقبت مردی

کامل و پرورده و تمام عیار شد و از هوش سرشار خود و استعداد فطری بهره بسیار برداشت. در فقه و اصول در ردیف فقه‌های مبرز گردید، و در معقول و منقول مقام استادی یافت، در سیر و سلوک بمقامی رسید که شایسته بود او را پیشوا سازند و اخلاق و رفتار او را سرمشق قرار دهند و جمعی هم او را برای پیشوائی دعوت کردند لیکن او از کمال فطانت و قوت نفس زیر این بار نرفت و خدمت خلق را از طریق دیگر مفیدتر و لازم‌تر شمرد و تربیت آن جماعت خاص را بدیگران گذاشت.

این فقه حکیم عارف در اوائل مشروطه ایران و دوره انقلاب و طوفان حوادث اجتماعی، در آن هنگام که در میان علمای روحانی نیز کشمکش و غوغای طرفداری از مشروطه و استبداد در گرفته بود. از کسانی بود که در صف آزادیخواهان فعالیت بسیار مؤثر و لیکن آرام بکار برد و جماعت بسیار از طلاب علوم دینی از دیدن اقدامات او و روش امثال او بدسته آزادیخواهان پیوستند و با بیانات و ترغیبات اینگونه دانشمندان تسلیم و تمکین شدند و با اساس مشروطه و آزادیخواهی (نه هرج و مرج) عقیده پیدا کردند. مرحوم فاطمی بمعلومات معموله قدیمی اکتفاء نکرده بود از ترجمه‌های کتب مستشرقین و دانشمندان اروپا هر چه در دسترس مییافت از عربی و فارسی مطالعه میکرد و از این قبیل کتابها در کتابخانه او بسیار جمع شده و ذخیره مهمی فراهم گردیده.

چون آن دوره انقلاب سپری شد و اساس مشروطه استقرار یافت و تشکیلات حکومت بر اصول جدید مستقر گردید آن مرحوم همچنان دست از کار نکشید. بخواهش و مراجعه جناب وثوق الدوله و مرحوم مشیرالدوله در عدلیه وقت قبول شغل کرد و تا آخر عمر باروشی متین و مشتی ثابت و مستقیم آنچنانکه درخور قاضی یا کدامن و حاکم هوشیار برازنده لایق باشد در کار قضاوت وارد بود و از رجال برجسته و مهم حوزه عدالت این کشور گردید و در تمام مدت تصدی بکار دولتی انجام کار را وظیفه وجدانی خود میشمرد و چندان در پی رتبه و مقام نبود در اوان ترفیعات هیچگاه در صدد تقاضا بر نمی‌آمد چنانکه در این اواخر هم پس از سالهای دراز که ریاست شعبه دیوان کشور داشت و واجد رتبه ده بود بمقام تقاضای رتبه یازده بر نیامد تا اینکه

سال گذشته مقامات اداری حفظ حق ایشانرا لازم دیدند اقدام کردند تا برتبه یازده نائل گردید . مرحوم فاطمی در خلال اشتغال بکارهای مرتب چه در هنگام تحصیل و چه در دوران کارهای رسمی کارهای مفید علمی دیگر نیز انجام میداد و درحقیقت بمعارف کشور هم خدمت میکرد. در همان اوائل مشروطه ایران برای تسهیل کار متعلمین کتاب لغت عربی بفارسی ترتیب داد که بنام لغت انجمن علمی قسمتی از آن بطبع رسید و باز برای کمک بمدارس جدید کتاب فقهی بفارسی تألیف کرد که برای کودکان سهل و ساده و قابل استفاده بود بعدها آن کتاب بنام شرعیات انتشار یافت و مکرر بچاپ رسید که در این زمینه بعض دیگر هم تأسی کردند و مفید واقع شد. همچنین کتابی راجع بدین اسلام که اصل آنرا یکنفر اروپائی نوشته و بعربی ترجمه شده بود بفارسی ترجمه کرد و بچاپ رسانید و از این قبیل خدمتها نسبت بمعارف همیشه در نظر داشته و هر موقع که پیش میآمد در اقدام مضایقت نمیکرد ایکن در میان کارهای عمده و اساسی که از آن مرحوم بجا مانده قوانین داد گستری است که در این قسمت رنج بسیار تحمل کرد و عمر گرانبها صرف نمود و درحقیقت و از راه انصاف باید گفت آنطور که شایسته بود از او قدردانی نکردند و آن مرحوم از کمال نجابت و بلندی طبع هرگز متوقع تمجید و تجلیل نبود و انتظار پاداشی در مقابل خدمات خود نداشت و همواره از راه حجب و حیا که شعار مخصوص او بود هیچگاه شکایت نکرد بلکه بطور حکایت هم چیزی نمیگفت اکنون بی انصافی است اگر از کارهای ذیقیمت او ذکری بمیان نیاید چون مجال کافی نیست که زحمات او بشرح و تفصیل گفته شود بفهرست مختصری اکتفا میکنم .

یکی از خدمتهای آن مرحوم انشاء و تنظیم قانون مدنی است . قبل از آنکه وزارت داد گستری بفکر تنظیم لایحه قانون مدنی بر آید مرحوم فاطمی بسبک قوانین اروپا موادی تهیه کرده بود و چون کمیسیون قانون مدنی در وزارت داد گستری تشکیل شد عمده کارش بحث در موادی بود که ایشان تهیه کرده بودند و در جریان کار کمیسیون عمده زحمت انشاء و رعایت نظرهای مهم بر عهده ایشان قرار گرفت و

میتوان گفت این قانون مدنی امروز که در دست است و در حقیقت از حیث نظم و انشاء و استحکام و اجتماع خصوصیات و فروع لازمه بهتر از سایر قوانین موجوده باید شمرده شود؛ و از قوانینی است که در حل و فصل امور مردم بیشتر از قوانین دیگر مورد احتیاج و مراجعه است بر اثر اهتمام اوست و معلوم است که با همه اختلاف آراء و نظرها که در نزد فقها مورد ابتلاء و معرکه آراست چندان سهل و ساده نیست اختیار جوهی که مشهور و مورد توافق باشد. معذک مرحوم فاطمی تا آن اندازه که اسباب فراهم بود و میسر میشد از عهده این کار برآمده است و این قانون مهم در حقیقت اثر زحمت و استقامت و نتیجه معلومات سالهای متعاد است که آن مرحوم در آن بکار برده و بدینگونه موادی برای عدلیه جمع آوری کرده که در واقع اساس عدلیه را در محاکمات مدنی برپایه استوار قرار داده. یکی دیگر از کارهای مهم او در عدلیه تهیه و تنظیم قانون آئین دادرسی است. در اول تأسیس عدلیه پس از تشکیل حکومت مشروطه طرز رسیدگی بدعاوی در محاکم جدید التأسیس رویه روشن و متحدی نداشت و بتفاریق لوایح و موادی در اداره تنقیح قوانین که غالباً با دخالت آقای منقح تهیه میشده دستور قضات و محاکم واقع میگردد تا بتدریج قانون تشکیلات و اصول محاکمات بتصویب رسید.

در موقع انحلال عدلیه قانون اصول محاکمات را متناسب با اوضاع ندیدند و قسمتهائی از آنرا کنار گذاشتند و موقتاً قانون آزمایشی نوشتند. در آن موقع هم مرحوم فاطمی شرکت داشت. چند سال هم قانون آزمایش دستور کار قضات و محاکم واقع شد و گاه گاه نقائص آنرا بوسیله مواد متفرق رفع میکردند تا آنکه در سنوات اخیر (۱۳۱۸) در صدد جمع آوری قوانین و مواد متفرقه اصول محاکمات برآمدند تا دوره آزمایش را پایان رسانند و قانون کاملی براساس نتیجه تجربیات سنوات عدیده ترتیب دهند وزارت دادگستری مرحوم فاطمی را برای اینکار آماده و کار آزموده دید و در حقیقت در این تشخیص مصاب بود.

کمیسیونی تحت نظر ایشان تشکیل کرد که آقای سیداحمد امامی و آقای دکتر حسن امامی هم بمصاحبت ایشان در کمیسیون مذکور خدمت کردند و کار آئین دادرسی

مدنی در اثر همت مرحوم فاطمی با کمال دقت و مہانت انجام یافت. البته دستور دادرسی بحسب زمان و اختلاف اطوار زندگانی اجتماعی بیشتر در معرض تصرف و تغییر واقع میشود لیکن آنچه تا کنون تهیه و تنظیم گردیده و بتصویب رسیده فعلاً کاملتر و متقنتر است از آنچه سابق در دست بود. این دو قسمت که ذکر شد راجع بقانون مدنی و قانون آئین دادرسی از قوانین مهمه دادگستری است که عمده زحمت آرا مرحوم فاطمی کشیده اند. از این دو قسمت که بگذریم در تنظیم بسیاری از قوانین دیگر نیز آن مرحوم شرکت داشته و نظرهای مفید اظهار کرده از جمله قوانین مربوط بثبت اسناد املاک و قانون امور حسبی و غیره است. تصور نشود که تنظیم این قوانین سهل و ساده بود و فقط بمراجعه کتب مهیا میشده است. در همین قانون مدنی که ذکر شد مشکلات بسیار پیش آمد و قسمتهائی از آن مورد کشمکش واقع شد مخصوصاً در قسمت ازدواج و طلاق هیجانی در میان علمای قم حادث شد که خوف آن بود فتنه مهمی برپا شود و اتفاقات ناگوار رخ دهد و ضرورت پیدا کرد که در آن موقع این بنده و مرحوم فاطمی دو بار بقم مسافرت کردیم و بامرحوم خلد مقام حاجی شیخ عبدالکریم رضوان الله علیه صحبت نمودیم و مسائلی که مورد مخالفت آن مرحوم بود بوسیله تبادل نظرهای طولانی و مباحثات بسیار حل کردیم و در نتیجه با اصلاحاتی ایشانرا متقاعد ساختیم و از اینگونه مشکلات بسیار پیش میآمد که مرحوم فاطمی برای رفع آنها دامن همت بکمر میزد تا حق را چنانکه میبایست بامصلحت توأم میکرد و برپایه استوار قرار میداد، و در واقع چنانکه ملاحظه میکنید در دستگاه تنظیم قوانین مرحوم فاطمی برای دادگستری رکن مهمی بود که مع التأسف از دست رفت. مرحوم فاطمی مرجع لایقی بود و همیشه در مسائل مشکله وزارت دادگستری از ایشان کسب نظر میکرد، همچنین قضات و کارکنان پارکها غالباً در قضایای مهمه از ایشان استمداد فکری میکردند و استفاده مینمودند و اکثر اشخاصیکه با قوانین عدلیه سر و کار داشتند در معضلات و مشکلات بنظر مرحوم فاطمی مراجعه مینمودند و از فکر صائب آن مرحوم استفاده میکردند. در حوزه دیوان کشور نیز گاهی که

مسئله پیچیده و مشکل پیش می‌آمد و اختلاف نظر زیاد میشد و بحث طولانی در می‌گرفت اغلب آقایان مستشاران بنظر مرحوم فاطمی توجه میکردند و بسیار میشد که در نتیجه مباحثه نظر او را اختیار مینمودند. خلاصه متانت و رزانت رأی آن مرحوم در میان کارکنان دادگستری و اهل فضل مشهود و معروف بود و همه از فقدان او تأسف دارند و در حقیقت سزاوار تأسف است چه با این معلومات و قریحه علمی مرحوم فاطمی خلقی داشت که بجاست او را با فرشتگان بسنجند چه از اکثر مردم امروز پاکتر و برتر بود از فرط علاقه به هموطنان آنچه سرمایه زندگانی داشت در چند سال پیش صرف تأسیس مریضخانه قم کرد بدون ریا و قصد شهرت در این کار خالصانه زحمت کشید.

شوق و شغف او را در تأسیس این بنگاه خیر در چند سفر که باتفاق یکدیگر رفتیم دیدم و بخاطر دارم پس از اتمام بنای همه آن دستگاه را وقف کرد و بدولت تحویل داد اکنون این مریضخانه در اختیار دولت واقع گردیده و سزاوار است وزارت بهداشتی و مقامات مربوطه بدان توجه لایق فرمایند و نقائص آنرا مرتفع سازند تا آنقدر که درخور استعداد آن محل باشد مورد استفاده قرار گیرد. مرحوم فاطمی که گاهگاه در جلسات عمومی فرهنگستان حاضر میشد چون مرد کار بود نه اهل گفتار کمتر سخن میگفت معذک در دل اعضاء مقام مهمی داشت. اکنون همه دوستان از این نعمت محروم ماندند در حقیقت فراهم ساختن این مجلس برای تذکر دوستان و تسلیت بازماندگان و وظیفه مرضیه بوده که ادا شد. در خاتمه عموم بازماندگان مرحوم را خاصه آقای دادبان مستشار دیوان کشور را که با ایشان بستگی نزدیک دارند و آقا میرسید احمد فاطمی برادر آن مرحوم را که سالها در عدلیه زحمت کشیده و خدمت نموده تسلیت میگویم و امیدوارم همواره رویه آن مرحوم را در نظر دارند و ذکر خیر او را جاوید در خاطر بسپارند.

زیاده بر این تصدیع نمیدهم تا مجال بیشتر برای استماع بیانات آقای فروزان فر

بوده باشد.



در دبیرستان حکیم نظامی قم (فروردین ۱۳۲۱)

در وسط ، جناب آقای علی اصغر حکمت
 در طرف راست ایشان ، مرحوم فاطمی ، آقایان رشید یاسمی ، حبیب یغمائی
 در طرف چپ ایشان ، آقایان ، بدیع الزمان فروزانفر ، فرماندار قم . . . حسین نیکخوا

سخنرانی آقای فروزانفر

بعد از جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی آقای
 فروزانفر رئیس دانشکده معقول و منقول و استاد
 دانشگاه در شرح احوال وزندگانی مرحوم فاطمی
 باستناد تاریخی که خود آن مرحوم در این زمینه
 نگاشته نطقی مؤثر و جامع و مبسوط فرمودند که
 خلاصه ای از آن نقل میشود :

مرحوم حاج سید محمد فاطمی در حدود سال ۱۲۹۴ قمری در قم متولد شده ،

جدّ او مرحوم میرزا علیرضای قمی است که از علما و زهاد و اقطاب زمان خود بوده و بامر فتحعلی شاه مسجد جامع قم برای او و بنام او تعمیر شده و در مقبره شیخان مدفونست .

مرحوم فاطمی از شش سالگی بمکتب رفته و کلیه مقدمات را تا شرح لمعه در قم خوانده است (کتب فارسی را پیش شیخ میرزا و آخوند ملا غلامحسین ، نصاب و امثله و صرف میر و عوامل را نزد آخوند ملا محمد تقی ، صمدیه و مفنی و مطول و شرح لمعه را نزد حاج میرزا محمد معروف بارباب)

پدرش در سال ۱۳۰۲ در گذشته و در سال ۱۳۰۹ با مرحوم صدرالعلمای قمی بطهران آمده و در سلام خدمت ناصرالدین شاه رسیده است ،

در سال ۱۳۱۱ مجدداً برای تکمیل تحصیلات بطهران آمده و در مدرسه منیریه اقامت گزیده و از آن پس در سال ۱۳۱۶ با میرزای آشتیانی بمدرسه مروی منتقل شده است ، فقه و اصول را پیش برادر بزرگ خود (مرحوم میرزا محمد تقی قمی) و مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم سید عبدالکریم مدرس و شیخ محمد صادق و شیخ حسن ناظر و کلام و حکمت را نزد آقا شیخ علی نوری و میرزا هاشم رشتی و میرزا حسن کرمانشاهی ، و ریاضیات و هیئت قدیم را نزد میرزا ابراهیم زنجانی آموخته و از سال ۱۳۱۹ بافاضه و تدریس مشغول شده است .

در آغاز مشروطیت در سلك مشروطه خواهان در آمده و با عقیده و ایمان راسخ در راه پیشرفت آزادی و مشروطیت سعی فراوان نموده و با وجود خطرات و دشواریها از این راه روی برنگردانده است .

در سال ۱۳۲۷ در زمان وزارت داد گستری آقای حسن وثوق برای عضویت هیئتی که مأمور تشخیص صحت و سقم شکایات شده بودند (بمنزله دیوان کشور امروز) دعوت گشت و از آن پس در زمان وزارت مرحوم مشیرالدوله بریاست شعبه دوم محکمه بدایت حقوق منصوب شد . در ۱۳۲۹ پس از انحلال عدلیه فقط يك شعبه حقوقی باقی ماند که مرحوم فاطمی ریاست آنرا داشت . در ۱۳۳۰ (بعد از تشکیل عدلیه)

بمستشاری استیناف و سپس بریاست کل محاکم استیناف و بعد از چند سال بمستشاری دیوان کشور ارتقا یافت و در اوائل کودتا بعد از انحلال عدلیه در کمیسیون جرح و تعدیل قوانین عدلیه جدید شرکت نمود.

در بهمن ماه ۱۳۰۵ شمسی زمان وزارت مرحوم داور که عدلیه باردیگر منحل شد نظریات و افکار فاطمی در تهیه و تدوین قوانین تشکیلات جدید تأثیری بزا داشت. پس از تشکیل عدلیه بمستشاری دیوان کشور و در مهر ماه ۱۳۰۶ بریاست شعبه دوم جزائی دیوان کشور انتخاب شد و بعداً معاونت اول دادرسی دیوان کشور بایشان واگذار گشت و ریاست شعبه چهارم دیوان کشور را یافت و تا پایان عمر این سمت را داشت.

مرحوم فاطمی از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۶ استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی بوده و در دانشکده معقول و منقول نیز تدریس میکرد. در فرهنگستان ایران و در شورای عالی ثبت از اعضاء اصلی و عالی مقام بشمار میآمد. در تدوین و تنظیم قانون مدنی ایران و تطبیق آن با موازین اسلامی سهمی بزا داشته و کتابهایی هم تألیف و ترجمه فرموده که از آن جمله «تحفة الادیب» است.

از یاد گارهای بسیار سودمند آن مرحوم که نمونه نوع پروری و خیرخواهی اوست تأسیس بیمارستان شصت تخت خوابی در قم است و همان کافی است که نام مرحوم فاطمی را زنده و جاوید نگاه دارد.

مرحوم فاطمی در تصوف نیز مقامی شامخ داشته، در شوال ۱۳۲۰ بفقرتشرف، و یکسال بعد در طهران و خارج از شهر اجازت تلقین یافته. پیر او مرحوم میر سید حسین شمس العرفا بوده که اجازت ارشاد و دستگیری از شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی داشته، و بهمین ترتیب میر علمشاه هندی، شاه کللال لکنه پوری، سید حسین استرآبادی و دیگر مشایخ که همه از پیروان شاه نعمه الله ولی بوده اند. لقب فقری مرحوم فاطمی مظفر علی است.

در پایان گفتار دو قطعه از اشعار فقید سعید را که نماینده طبع و ذوق اوست معرض میرساند:



از فکر تو سینه میزند جوش	یاد تو نمیشود فراموش
تا دست در آورم در آغوش	از گوی تو پای وانگیرم
من پند کسان نمیکتم گوش	ای شیخ مده ز عشق پندم
ماییم غلام حلقه در گوش	در حلقه بندگان کوبت
میکرد چنین نصیحتم دوش	آن پیر طریقت از سر مهر
از محنت روزگار مخروش	حیرت تو غم زمانه بگذار
ساغر ز لب پیاله کن نوش (۹)	بر یاد لب بتان ساده
در حلقه بیخودان مدهوش	آن به چو بیار دسترس نیست

بنشینم و خو کنم بهجران

با آید یار، یا رود جان



جمع این قوم جز اسباب پیریشانی نیست	حاصل مدرسه جز حرمت و نادانی نیست
خاکسار ره عشقیم که او فانی نیست	هر چه جز عشق دوامی و ثباتی نکند
هر چه دیدیم و شنیدیم ترا ثانی نیست	جان فدای رخت ایدوست که در کون و مکان
زانکه دیدار رخ دوست با آسانی نیست	وصل جانان طلبی بایدت از جان گذری
« حیوان را خیر از عالم انسانی نیست »	زاهد از عشقم اگر منع کند مدهورست

در مجلس یادبود

پروفسور نیکلسن

مستشرق شهیر انگلیسی و عضو وابسته فرهنگستان ایران



در مجلس یادبود استاد نیکلسن که روز ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۴ چهار بعد از ظهر در تالار دانشکده ادبیات برپا شد. نخست جناب آقای ادیب السلطنه سمیعی رئیس فرهنگستان مجلس را افتتاح و اجمال خدمات فرهنگی آن استاد فقید را بیان نمودند. سپس آقایان دکتر صدیق و فروزانفر و دکتر صورتگر بشرح احوال و آثار آن مرحوم پرداختند

نطق جناب آقای دکتر صدیق

کاروان شهید رفت از پیش و آن مارتفه گیرومی اندیش
از شمار دوچشم يك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
بلی وقتی یکی از افراد عادی بشر از این جهان رخت بریندد دوچشم از شماره
چشم ها کاسته میشود ولی هر گاه خردمند عالی مقامودانشمند بلند پایه ای چون دکتر
نیکلسن که بیش از نیم قرن بفرهنگک ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در حقیقت
مثل اینست که هزاران وجود شریف از میان مارتفه باشد .

خبر در گذشت مرحوم دکتر نیکلسن که بنا گهان توسط رادیو لندن در ایران
انتشار یافت عموم فضلاءودانشمندان کشور بویژه اعضای فرهنگستان ایران واستادان
دانشگاه را محزون ومغموم ساخت .

اینست که امروز در اینجا گرد آمده ایم تا مراتب تألم وتأثر خود را از این ضایعه
بزرگ ابراز داریم و مراتب تجلیل واحترام وحقگزاری را بجای آوریم و از خدمات
اوباین مملکت یاد کنیم وشرکت خود را در این مصیبت بدوستان انگلیسی اظهار نمائیم .
دکتر رنالدالین نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ متولد شده است . پدر او استاد
دانشگاه ابردین در اسکاتلند بود بهمین مناسبت تحصیلات عالی را در آنجا شروع
کرد سپس بدانشگاه کیمبریج رفت وبفرا گرفتن ادب یونانی ولاتینی مشغول ودر
۱۸۹۰ در امتحانات آن رتبه اول را حائز گردید .

چون جدش عربی دان بود هنگام طفولیت رغبتی بآموختن این زبان ومعارف
اسلامی پیدا کرد و در کیمبریج بتحصیل زبان عربی همت گماشت و سفری برای
تکمیل معلومات عربی بلیدن واستراسبورگ نمود . در ۱۸۶۱ برای نخستین بار او را
سعادت دیدار پروفیسور برون دست داد و بآموختن فارسی مشغول شد . زبان هندوستانی
رانیز فرا گرفت ودر ۱۸۹۲ در امتحانات فارسی وهندوستانی باحراز رتبه اول توفیق
حاصل کرد .

چون پروفیسور برون دلبستگی خاص بآثار عرفای ایران داشت نیکلسن برای
پایان نامه دکتری خود براهنمائی او دیوان شمس تبریز را برگزید و در ۱۸۹۸

یعنی درسی سالکی منتخبی از دیوان مذکور را به انگلیسی ترجمه کرد و بامتن آن به طبع رسانید .

در ۱۹۰۱ به معلمی زبان فارسی دانشگاه لندن منصوب گشت و یکسال بعد همین سمت را در دانشگاه کیمبریج عهده دار شد و این مقام را تا فوت مرحوم پروفور برون در ۱۹۲۶ دارا بود . از این تاریخ کرسی زبان عربی باو تفویض گردید و در ۱۹۳۳ چون بسن ۶۵ رسید مطابق مقررات استخدام دانشگاه بازنشسته شد و سمت استادی افتخاری دانشگاه را تاروز در گذشت حائز بود .

بترتیبی که عرض شد دکتر نیکلسن در تحت تأثیر دو عامل متوجه مشرق زمین و مخصوصاً ایران و آداب و علوم اسلامی گردید؛ یکی محیط خانواده که پدر و پدر بزرگ او هر دو از اهل علم و فضل بودند و مخصوصاً پدر بزرگ علانۀ خاطر بزبان و تاریخ عرب داشت. دیگری تربیت و نفوذ معنوی مرحوم پروفور برون از ۱۸۹۱ تا ۱۹۲۶ که گاهی بعنوان تلمذ و زمانی بعنوان همکاری و همنشینی از هدایت و راهنمایی و انقباس قدسیه و حرارت و شور و عشق برون نسبت بسرزمین ما شاداب گردید .

راجع بتأثیر مرحوم برون در شاگردانش دکتر نیکلسن در مجله انجمن آسیائی همایونی در آوریل ۱۹۲۶ بعنوان سه ماه پس از مرگ او نوشته است :

«کسانیکه باطاق درس برون داخل میشدند اگر ملاحظه میکرد برای خاطر تحصیل علم آمده اند برای افاضۀ آنان از منبع بیکران فضل خویش والهام شور و شعف در وجود آنها از هیچ اقدام درینغ نمیکرد .

شاگردانش همه گواهند چگونه بنحو دلپسند روزی دو سه ساعت صرف تعلیم مینمود و چقدر از مراقبت تقریباً پدرانۀ خود آنرا برخوردار میساخت . دانشجویان مقام علمی او را میستودند و او را چون دوستی که همیشه کمک میکرد و اندرز میداد و نفوذ خود را برای آنان بکار میبرد می پرستیدند .

باید مطمئن بود که این شاگردان مشعلی را که او برافروخته است روشن نگاهدارند و از آنان که برای تحقیق و تتبع تربیت یافته اند علاوه بر آنچه در گذشته

کرده اند خدمات برجسته بعلم و ادبیاتی که برون عمر خود را صرف آن نمود انجام دهند.

دکتر نیکلسن خود از جمله همین شاگردان بود چنانکه در حیات استاد تألیفات بسیار نفیس برون داد و ترجمه‌های بسیار عالی از کتب فارسی و عربی طبع نمود و متون بسیار سودمند تصحیح و منتشر کرد.

پس از درگذشت مرحوم برون نیز مشعل افروخته را روشن نگاهداشت و کارهاییکه شروع کرده بود پایان رسانید و عده‌ای خاورشناس نیز تربیت کرد که از آن جمله است پروفور چارلز استوری که جانشین او در دانشگاه کیمبریج شد و دکتر آربری که کتابدار وزارت هندوستان است.

دکتر نیکلسن در مدت نیم قرن اخیر دقیقه‌ای راحت ننشست و پیوسته بانهایت دلبستگی و مخصوصاً تتبع و دقت که از خواص اهل دانش و معرفت است بطبع و نشر مقالات فاضلانه و تحقیقات مفیده و کتب بسیار نافع و گرانبها پرداخت که باید از آنها بطور فهرست اسمی در این محفل برده شود. آثار مهم فقید دانشمند رامیتوان بچهار بخش تقسیم کرد.

بخش اول کتبی است راجع بزبان و ادبیات و متون عرب مانند تاریخ ادبیات عرب بانگلیسی که در ۱۹۰۷ در لندن بطبع رسانده و اکنون کتاب کلاسی در این موضوع است. دیگر کتب دروس عربی در سه جلد و متن و ترجمه و شرح دیوان ابن عربی موسوم به ترجمان الاشواق که در ۱۹۱۱ در لندن منتشر شده و کتاب اللمع فی التصوف تألیف ابونصر بن سراج طوسی که با مقدمه و ترجمه ملخص بانگلیسی بانضمام فهرست رجال و اماکن و اصطلاحات صوفیه در ۱۹۱۴ در لندن بچاپ رسیده است.

بخش دوم کتبی است که مرحوم دکتر نیکلسن در باب تصوف اسلامی بزبان انگلیسی تألیف کرده و درجه‌تعمق و تبجرو هوش سرشار و قریحه‌یرومند اورامی رساند. از جمله این کتب باید کتابهای ذیل را نام برد. کتاب عرفای اسلام منطبعة لندن در ۱۹۱۴ و کتاب مطالعات در باب تصوف اسلامی که در کیمبریج در ۱۹۲۱ بطبع رسیده و کتاب معنی شخصیت در تصوف که در ۱۹۲۳ در کیمبریج انتشار یافته است.

بخش سوم طبع متون و آثار فارسی عرفای ایران است با مقدمه و حواشی و فهرست. از این دسته نام منتخبات دیوان شمس تبریز در آغاز و دیگر کتاب تذکره الاولیاء عطار را باید اسم برد که جلد اول آن در ۱۹۰۵ و جلد دوم در ۱۹۰۷ در لندن با انضمام فهرست اسامی و اماکن و کتب و فرهنگ لغات نادره و مقدمه‌ای بقلم استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی در شرح حال فریدالدین عطار منتشر شده و از کتب بی نظیر و بسیار گران بهای زبان فارسی است چه از حیث قدمت متن و مضامین اخلاقی و چه از حیث انشاء و اسلوب عبارت. ولی مهمترین کتاب در این دسته متن مثنوی مولوی است در سه جلد که سالیان دراز صرف تصحیح و تنقیح و طبع آن شده و استاد محترم آقای بدیع الزمان در آن باب حق فقید معظم را ادا خواهند کرد و بهمین جهت بذکر اسم کتاب در اینجا قناعت میشود.

بخش چهارم ترجمه‌هایی است که مرحوم دکتر نیکلسن از متون فارسی بانگلیسی کرده یا شرح‌هایی است که در خصوص متون مذکور بانگلیسی نوشته. از این دسته ترجمه کشف‌المحجوب هجویری که یکی از معتبرترین کتب فارسی است در تاریخ تصوف و عقاید صوفیه و یکبار در ۱۹۱۱ و بار دیگر در ۱۹۳۶ در لندن بطبع رسیده است. ولی بزرگترین و مهمترین تألیف در این قسمت همانا ترجمه مثنوی است بانگلیسی در سه جلد و شرح بر مثنوی بانگلیسی در دو جلد که شاهکار فقید بزرگوار است و تبخیر او را در زبان و ادبیات فارسی و فلسفه و اخلاق و مذهب و اخبار و احادیث اسلامی میرساند و چون آقای دکتر صورتگر استاد دانشگاه در آن بسط مقال خواهند داد در این خصوص بیشتر تصدیق داده نمیشود. آخرین تألیف آن مرحوم که برای این بنده فرستاده رساله‌ای است موسوم به «یک ایرانی پیشرو دانت بوده است» که سال گذشته در شهر توین در مملکت گال بطبع رسانده و نشان داده است که سنائی با سرودن سیرالعباد الی المعاد نسبت به دانت که بزرگترین شاعر ایتالیاست و معاصر حافظ بوده و عالم بازگشت را در شاهکار خود توصیف کرده فضل تقدم داشته است. در عرضه داشتن فهرست مذکور متعمداً مهمترین آثار ذکر شد تا از اطناب اجتناب شود والا میبایستی لااقل از متن فارسانمه

ابن‌البلخی که دکتر نیگلن با کمک لوسترنج طبع کرده یا از کتاب حواشی و مقدمه بترجمه رباعیات خیام (از طرف ادوارد فیتز جرالده) یا فهرست کتب خطی مرحوم پروفیسور برون و یا ترجمه جنگ اشعار فارسی و عربی به انگلیسی در این مجلس سخنانی معروض افتد ولی همین قدر که بعرض حضار محترم رسید ظاهر می‌آید این استاد عالیقدر با چه همت و پشتکاری این همه آثار گرانبهارا که شماره آن‌ازسی جلد متجاوز است بوجود آورده و تا چه اندازه عالم علم و ادب و ما ایرانیان را مرهون خدمات خود ساخته است. بیاس این خدمات و برای حق شناسی از این زحمات فرهنگستان ایران در خرداد ۱۳۲۲- او را با اتفاق آراء بعضویت وابسته فرهنگستان انتخاب کرد این سپاسدانی مایه خرسندی او شد چنان که در نامه خصوصی بتاریخ ۳ مارس ۱۹۴۴ باین بنده نوشت: «از اینکه من بفرهنگستان ایران و دانشمندان بزرگ آن کشور وابستگی پیدا کرده‌ام مشغوفم و بدان مباحثات میکنم. بزرگترین افتخاری که ممکن بود نصیب من بشود همین است که کارهای من در ادبیات و فلسفه و مذهب ایران نزد فرهنگستان مورد قبول واقع شده است.» افسوس که همکاری آن مرحوم با فرهنگستان خیلی کوتاه بود و بواسطه زحمانی که آن استاد در نتیجه جنگ عالمگیر متحمل و مجبور شد متجاوز از چهار سال خانه و زندگانی و کتابخانه خود را در کیمبریج رها کند و بمملکت کال برود خانمش مدتی سخت بیمار شد و در اثر کار زیاد چشمان نیگلن بسیار ضعیف گشت تا در پنجم شهریور ماه ۱۳۲۴ (۲۷ اوت) بعالم جاودانی شتافت و دوستان خود را غمگین و متالم ساخت.

بنظر من بزرگترین خدمتی که مرحوم دکتر نیگلن بکشور ما کرده شناساندن يك قسمت از مهمترین فرهنگ ایران است بجهانیان. شاهنامه را ژول مهل دانشمند فرانسوی بزبان فرانسه ترجمه کرد و بدین ترتیب متن کامل حماسه ملی ما را در دسترس عاشقان علم و ادب گذاشت. رباعیات خیام را فیتز جرالده بشعرا انگلیسی ترجمه کرد و مهر و محبت عالم انگلوگسن را بسوی ما جلب کرد. تاریخ ادبیات ایران را مرحوم پروفیسور برون بانگلیسی تدوین کرد و مغرب زمین را متوجه فرهنگ و تمدن

معنوی ما نمود. مرحوم دکتر نیکلسن بواسطه ترجمه متن کامل مثنوی به انگلیسی که نتیجه تمام عمر اوست خدمت بسیار بزرگی بعالم علم و معرفت نمود و دنیای غرب را از این منبع بیکران تصوف و عرفان ایران آگاه ساخت و ما را مرهون خدمات خویش نمود و گرچه ظاهر از میان ما رفت ولی اثری از خود برجای گذاشت که همیشه اسم نیکلسن را جاوید نگاه خواهد داشت.

گفت یکی خواجه سنائی بمرد	مرکز چنین خواجه نه کاری است خرد
قالب خاکی بزمین باز داد	روح طبیعی بفلکک واسپرد
ماه وجودش بدر آمد ز ابر	آب حیاتش بدر آمد ز درد
صافی انگور بمیخانه رفت	چونکه اجل خوشه تن را فشرده
شد همگی جان مثل آفتاب	جان شده را مرده نباید شمرد

نطق آقای فروزان فر

هیچکس نیست که مولانا جلال الدین محمد بلخی را نشناسد و کم و بیش بآثار او از مثنوی و غزلیات آشنائی نداشته باشد و بصعوبت و دشواری های آثار او علی الخصوص مثنوی واقف و مطلع نباشد.

هرچند در طول این مدت یعنی بعد از وفات مولانا تا زمان حاضر اکابر صوفیه و بزرگان عرفان و علما و دانشمندان در شرح و تفسیر مثنوی کوشیده اند و بزبانهای مختلف از فارسی و عربی و ترکی شرحهای منظوم و منثور مختصر و مفصل نگاشته اند با این همه این شاهد غیبی جز گوشه ای از رخ نموده و بیشتر مشکلات همچنان ناگشوده مانده است.

شاید تصور شود که علت عمده این دشواری ها دوری از اصطلاحات صوفیه و عرفا و عدم اطلاع کافی از مبانی تصوف است ولی پس از تتبع و تحقیق روشن میگردد که قسمت عمده اشکالات مربوط باغلاط و تصرفات ناروائی است که سهواً یا عمداً از طرف نتاخر و خوانندگان در مثنوی راه یافته، و بهمین جهت کسانی هم که

آشنا بمصطلحات صوفیه و مبانی عرفانی بوده اند بخوبی از عهده این مشکل بیرون نیامده اند .

از روی آثار واضح و روشن میگردد که مثنوی شریف از آغاز طلوع و صدور آن ، در مجالس سماع و حال خوانده می شده و در همان زمان مولانا طبقه ای بنام « مثنوی خوان » در میانه عاشقان و مریدان وی ممتاز بوده اند و این طبقه مقابل قراء قرآن قرار داشته اند ، و همین سنت پس از وفات مولانا بر سر تربت مبارک و در مجالس خلفا و جانشینان او معمول بوده است . سایر طبقات صوفیه هم نظر با اهمیت مثنوی و تأثیر او در قلوب مریدان و سالکان ، و نظر بشرح و بسطی که در اصول تصوف دارد همواره در مجالس میخوانده اند و خواندن آنرا بمریدان توصیه میکرده اند ، حتی قطب بن محیی جهرمی از اکابر زهاد و متصوفه قرن نهم که در مراعات رسوم ظاهر تا حدی خشک بوده خواندن چهار کتاب را جزء وظایف پیروان خود ، موسوم باخوان قرار داده که یکی از آن جمله مثنوی است .

صوفیه عصر ما نیز از همه طبقات مثنوی را جزء اصول کار خود و مریدان قرار داده ، همواره در شبهای دوشنبه و روزهای جمعه و هر گاه مجلسی از سالکان منعقد گردد باواز دلکش می خوانند .

پیداست که خوانندگان مثنوی بخصوص آنان که در خارج از ایران زندگی میکرده اند بزبان پارسی چندان آشنائی نداشته اند بخصوص ده غالب متصوفه اعمتایی عبارات و الفاظ ندارند و حفظ نسخه اصل و عدم تصرف برای آنان که بجمع رسوم و قیود پشت پازده اند عملی بی فائده می نماید .

علاوه بر اینها مولوی بواسطه اطلاع وسیعی که از بحاری استعمالات شعرای پیشین بخصوص گویندگان پارسی زبان شمالی ایران از قبیل نظامی و خاقانی داشته و اینکه از اطلاعات خود در موقع نظم شعر بخوبی استفاده کرده و بدین جهت تعبیرات کهن و بسیار فصیح که از اسلوب شعراء دوره بعد از مغول دور بوده در اشعار او موجودست که جز باتتبع وسیع در مثنوی و آثار سنائی و خاقانی و نظامی حل آن تعبیرات و لغات بسیار مشکل است . از این رو ممکن است و بسیار اتفاق افتاده

که 'کتاب و نساخ در مثنوی تصرف میکرده اند تا بخیال خود تعبیر نامانوس را بعبارت مانوس تری بدل کنند چنانکه نظیر همین عمل در دواوین اکثر شعرا واقع شده و شاید خوانندگان و نساخ این تصرف نابجا را خدمتی بزبان فارسی و مولوی تشخیص میداده اند چنانکه نظیر آن در نسخ گلستان سعدی دیده میشود که نساخ بسیاری از جمله‌ها را که سجع تام نداشته سجع کرده اند و بهمین دلیل هر چه نسخه‌های قدیمتر مراجعه کنیم تکلف سجع در گلستان کمتر می‌بینیم.

علت دیگر هم اینست که دوره مغول و از میان رفتن فضلا و دانشمندان و کتب فارسی فاصله ای میانۀ طبقه متقدمین و کسانی که بعد از مغول میزیسته‌اند قرار داده و اختلاف عظیمی از حیث فکر و تعبیر میانۀ این دو طبقه حاصل گردیده و در نتیجه کسانی که از فهم مراد یا ادراک مقاصد مولانا عاجز بوده و آن را بامبانی فکری خود مخالف میدیده اند تصرف و تبدیل در مثنوی میکرده‌اند. از اینها گذشته وقتی که مذهب شیعه در ایران نفوذ یافته برای آنکه بیان مثنوی مولوی را هم از آثار شیعه قلمداد کنند اشعاری اضافه کرده اند و شاید تصرفاتی هم نموده اند.

دیگر آنکه مولانا جلال‌الدین در رعایت قواعد علم قافیه و سایر فنون شعری که شعراء مکلف آنهار اجزاء اصول شاعری و سخن پردازی شناخته‌اند هیچگونه مقید نبوده و گاهی در رعایت این قواعد مسامحه میکرده است و نساخ و دلبستگان آثار مولانا بجهت حسن خدمت یا بتصور اینکه اینگونه مسامحه از طرف نساخ بی‌اطلاع است، در اشعار مثنوی بخصوص از لحاظ قوافی تصرفات بی‌نهایت کرده‌اند و این اشکال قوی‌تر میشود و مایه شگفتی است وقتی در آثار «افلاکی» میخوانیم که در روزگار خود مولانا بعضی از نساخ در اشعار مولانا تصرف میکرده‌اند مثل آنکه کاتبی بنام شیخ فخرالدین سیواسی که از ملازمان مولانا و از نساخ کتاب مثنوی بوده وقت کتابت بسلیقه خود ابیات مثنوی را تغییر و تبدیل میداده است و بعقیده افلاکی همین تصرفات بیجا او را بعقوبت دیوانگی دچار ساخته و مولانا درباره او این غزل را ساخته است:

ای عاشقای ای عاشقان يك لولبی دیوانه شد

طشش فتاد از بام ماڤك سوی مجنون خانه شد

در مثنوی جلد اول قصه است درباره مرتد شدن یکی از کتاب وحی که قطعاً مقصود او عبدالله بن ابی سرح و ممکن است اشاره ای بواقعه شیخ فخرالدین سیواسی باشد. از ملاحظه و مقابله نسخ قدیمه مثنوی که غالباً معروض بر مصنف یا پیروان اولین اوست و اختلافاتی که در این نسخ پدید است این نکته بنظر میرسد و این سؤال پیش میآید که آیا ممکن است فرض کرد که مولوی خود در مدت طولانی که ظاهراً کمتر از دوازده سال نبوده در نظم مثنوی و ابیات آن تصرفی میکرده است؟ جواب این سؤال اگرچه دشوار است ولی ملاحظه نسخ اصلی میسراند که فرض این قضیه - یعنی تصرف خود مولانا در اشعار - امری درخور قبول و تصدیق است.

نظر بهمین نکات شیفتگان و عاشقان آثار مولانا هر یکچند در مقابله و تصحیح مثنوی معنوی کوششهای بی نهایت کرده اند تا مگر نسخه ای خالی از اشکال بدست آرند که پرده از روی غوامض اسرار و مشکلات ابیات آن برگیرد. من جمله عبداللطیف عباسی از دانشمندان نیمه اول قرن یازدهم که در شرح ابیات مثنوی و تفسیر لغات آن دو کتاب بسیار مفید تألیف نموده در فاصله چندین سال که از ۱۰۲۶ قمری شروع شده مثنوی شریف را با متجاوز از هشتاد نسخه مقابله و مقایسه کرده و نسخه ای کامل از مثنوی مشتمل بر حواشی و توضیحات ترتیب داده که هم اکنون چندین نسخه از آن در کتابخانه های طهران موجود است و نسخه کتابخانه ملی ممکن است نسخه اصل باشد. اما با این همه زحمت و کوشش، بسیاری از مشکلات در مثنوی عبداللطیف باقی است و بسیاری از اشعار با همان تصرفات و تغییراتی که نسخ داده اند در آن گنجانیده شده است.

از تقریر این مقدمات تهیه نسخه ای از مثنوی که نسبت از سایر نسخ بیشتر مورد اطمینان و حاصل نسخه بدلهای باشد و از روی نسخه های قریب بزمان مؤلف که احتمال تغییر و تبدیل در آنها کمتر فراهم آمده باشد برای زبان فارسی و شیدائیان نظم مولانا ضروری بنظر میرسد. متأسفانه باید گفت که ایرانیان درین خدمت پیشقدم نشده و حتی نسخه چاپ عملاء الدوا که از اکثر نسخ چاپی بهتر است هم این وظیفه را انجام نداده است.

فقید بزرگوار استاد نیکلسن که این مجلس بیاد بود او منعقد گردیده است این خدمت عظیم را در مدت طولانی بانجام رسانید و نسخه مثنوی مرتب ساخت که بی شبهه بهترین نسخه کامل و صحیح و قابل اعتمادی است که از مثنوی میتوان بدست آورد.

اولین بار نیکلسن علاقه خود را بمولانا در انتشار چند غزل از کلیات دیوان که در ۱۸۹۸ میلادی بچاپ رسیده نشان داد و از آن تاریخ تا هنگام وفات یعنی قریب چهل و هفت سال بعد از آن عمر گرانبهای خود را در راه نشر آثار متصوفه و احیاء آثار مولانا جلال الدین و تحقیق در تصوف و شرح مثنوی معنوی مصروف داشت. در آخرین نامه‌ای که بمن نوشته اظهار کرده است که چشمهای او بر اثر مطالعات متوالی ضعیف و ناتوان شده و از خواندن خط های ریز عاجزست و با این حال اطلاع داده بود که وقت خود را بتحقیق و مطالعه در مقالات شمس تبریزی مصروف میدارد. این استاد بزرگوار باشور و شوق و ایمانی که خاصه اهل تحقیق است و با جدیت و پشت کار و دقت و مراقبتی که شخصا داشته نسخه مثنوی را با چندین نسخه که پس از وفات مؤلف در فاصله صدسال استنساخ شده مقابله کرده و با حفظ نسخه بدلها بچاپ رسانده است. نسخی که در دست داشته عبارتست از:

نسخه بولاق که در ۱۲۶۸ قمری بچاپ رسیده از روی نسخه بسیار قدیمی.

نسخه موزه بریتانیا بتاریخ ۷۱۸ قمری.

نسخه مونیخ بتاریخ پانزدهم ذی الحجه ۷۴۴ قمری.

نسخه ملکی مصحح بتاریخ هفتم ربیع الاخر ۷۴۳ قمری.

نسخه دیگر از موزه بریتانیا مشتمل بر دفتر اول و دوم که ظاهرا در اوایل قرن

۱۴ میلادی کتابت شده بتشخیص مصحح.

نسخه دیگر از موزه مونیخ که کاتب آن موسی بن حمزه بن یحیی المولوی

آنها در چهارم شعبان ۷۰۶ در دمشق استنساخ کرده است.

نسخه قاهره مورخ به ۶۷۴ یعنی دو سال بعد از وفات مولانا.

نسخه مسجد نافذپاشا، تاریخ کتابت پانزدهم ربیع الاول ۶۸۰ هجری قمری.

نسخه دیگر مورخ به ۶۸۷ که کاتب آن حسن بن حسین المولوی استوازروی نسخه معروض بر مصنف کتابت کرده است.

نسخه آثار عتیقه مولوی تاریخ کتابت ۶۷۷ یعنی پنج سال بعد از وفات مولوی که ازروی نسخه مکتوب بر مصنف کتابت شده و بر نسخه‌ای که حسام‌الدین چلبی داشته عرضه گردیده و این نسخه اهم نسخی است که در دنیا موجود است.

نسخه دیگر از موزه بریتانیا، بتاریخ ۶۹۵ که ظاهراً در تاریخ آن تصرف شده است.

آقایان تصدیق می‌فرمایند که چنین نسخه‌ای که بامقابله نسخه‌های مذکور تهیه و ترتیب داده شود بی‌نظیر، و از همه آنها که انفس نسخه‌های موجوده از مثنوی است بهتر است زیرا مشتمل است بر کلیه نسخه بدلها و اختلافات.

در مطالعه این نسخه شریف‌بربنده معلوم شد که بسیاری از مشکلات (چنانکه اشاره شد) بواسطه اغلاط و تصرفاتی است که نتایج در مثنوی وارد کرده‌اند، و هر اندازه در این نسخه بیشتر مطالعه کرده‌ام بصحت و اهمیت آن اعتقاد بیشتر شده است، این نکته را نیز نگفته نگذارم که نفاست چاپ و فهرسی که در آخر دفتر ششم افزوده شده بر اهمیت این نسخه می‌افزاید.

درباره ترجمه و شرح استاد نیگلن بر مثنوی معنوی همکار محترم من آقای دکتر صورتگر مطالب لازم را با اطلاع خواهند رساند بنده از وقتی که با آثار مولوی آشنایی یافتیم بعلت هم‌خرفگی با استاد فقید ارتباط حاصل کردم و در تمام این مدت بوسیله مکاتبه راجع بمولوی و آثار او ارتباط دائم داشتم و امروز از وفات او بی‌اندازه متأثرم زیرا ملت ایران یکی از خدمتگزاران ادبی، و فرهنگستان ایران یکی از اعضاء وابسته، و بنده نیز یکی از دوستان و همکاران دانشمند خود را که در عشق با آثار مولانا از من پیشقدم تر بوده است از دست داده‌ام.

در پایان سخن قطعه‌ای که در رثاء و ذکر خدمات آن فقید بنظم آمده خواننده می‌شود.

خوبستن را تو پیشوا کردی
خدمت اندر خور و سزا کردی
زندگانی خود فدا کردی
تاسخن روشنی فزا کردی
وین همه از برای ما کردی
خویش را در خور ثنا کردی
کوش کیتی پر از نوا کردی
صبح وار آفتاب زاکردی
عالم تیره پر سنا کردی
تازه چون ذکر اولیا کردی
ورق از خامه مشکا کردی
بعبارات خوش ادا کردی
مدح مردان پارسا کردی
فاش گفتی و بر ملا کردی
تو بدین رازش آشنا کردی
سگه معرفت روا کردی
غرب را مشرق ضیا کردی
روشن این قبرگون فضا کردی
خدمت علم بپریا کردی
از هر آلاشی جدا کردی
دل و جان معدن صفا کردی
لاجرم شورها بپا کردی
نیست و شر نفس چون هبا کردی
همچو گل پیرهن قبا کردی

راد نیکسن ایکه بر فضلا
ای هنر گتری که ایران را
ای فدایی وشی که در ره علم
روشنایی دیده نو بکست
قرب پنجاه سال بردی رنج
بسکه گفتی ثنای ما بر ما
زهره و اراز صریر خاهه خویش
نورپاش آمدت روان چولمع
زان سنا برق کت سنایی داد
شیخ عطارت آفرینها راند
راز صوفی بدفتر آوردی
رمز احوال رهروان طریق
وصف رندان پارسی گفتی
سز عرفان که راز بود زخلق
جان غربی بداز تصوف دور
سره کردی که اندر آن بازار
پرتواز شمس دین گرفتی وزان
وز فروغ کلام مولانا
روی بر تافتی ز صحبت خلق
بجد استادی و روان شریف
جام صافی عشق نوشیدی
در کشیدی شراب شور انگیز
پیش خورشید شرق یعنی عشق
بر سماع شکر ترانه غیب

ز آنکش کانسریست مایه او
از هوی رستی و سلیمان وار
زنگه و هم از درون بستی پاک
آتش افروختی ز غیرت عشق
غیر حق هر چه رو نمود، جدا
مثنوی را بدان بیان لطیف
هر گره کش بلفظ و معنی بود
طبع و تصحیح و شرح آن نامه
همه کار تو راست بود و درست
شرفیاب و ام دار او بودند
چون جهان فئات داشت برنج
زین فرودین سرای رنگه آمیز
مرغ عرشی نهاد را ز قفس
دوستداران و مهربانان را
جمع فرهنگیان دانا را
ای بساجان که بعد مردن خویش
ای بسا دل که سوختی بفراق
من بظاهر ندیده روی ترا
دل من بویه وصال تو داشت
جان منت آشنای دیرین بود
هیچ بیگانه این جفا نکند
هم خدایت جزای خیر دهد

گرم گشتی و ذوقها کردی
بند در گردن هوا کردی
تاش مرآت حق نما کردی
هر چه غیر است آن فنا کردی
سرش از تن بتیغ لا کردی
نغز شرحی گره گشا کردی
بسر انگشت فکر واک کردی
هر چه کردی همه بجا کردی
نتوان گفت کاین چرا کردی
نو مرآن وام را ادا کردی
جای در ما من بقا کردی
رای آن بی نشان سرا کردی
بال بگشادی و رها کردی
دور از آن طلعت و لقا کردی
قامت از بار غم دو تا کردی
رنجه از محنت و عنا کردی
غرقه در قلمز بلا کردی
روی در پرده خفا کردی
چون به جراثش مبتلا کردی؟
از چه بر آشنا جفا کردی؟
که تو با یار آشنا کردی
کاین زمان روی در خدا کردی

خطابه آقای دکتر صورتگر استاد دانشگاه

ترجمه مثنوی

موضوعی که بحث آن در این مجلس بمهده بنده واگذار شده است در درجه توانائی و توفیق فقید دانشمند بزرگوار مرحوم پرفسور رینالدالین نیکولسون در ترجمه متن مثنوی مولانا جلالالدین محمد بزبان انگلیسی است. مسئله ترجمه چنانکه برحضر محترم پوشیده نیست یکی از دشوارترین و پیر زحمت‌ترین کارهای ادبی است زیرا از یکطرف نه تنها اطلاع و مهارت اولین درجه مترجم را در هر دو زبان ضرور دارد بلکه برای وی لازم است از تاریخ سیاسی و اجتماعی و عقاید مذهبی و مشرب و سنن و احساسات و تمایلات و آرمان‌ها و کلیه امور معنوی که هر دولت در طول قرون با آنها مواجه بوده اند و زبان آنها اینهمه را با تعبیرات و اصطلاحات و مفاهیم گوناگون بیان کرده است آگاه باشد و تغییراتی را که در نمادی ایام در معانی کلمات پیدا شده و مانند قشرهای متعددی معنی نخستین کلمات را پوشیده است بشناسد تا از زیر حجاب ظاهری الفاظ حقیقت مقصود گوینده را درک کند و آن حقیقت را با اصطلاح یا تعبیری که در زبان دیگر است برابر بسازد.

از طرف دیگر برای مترجم یکنوع کرم و جوانمردی و گذشت معنوی ضرور است تا خود و شخصیت خویش را یکباره فراموش کرده گاهگاه احساسات شخصی و طرز بیان و نیروی ابداعی و ابتکاری خویش را فدا سازد و طوری کند که زبان و قلم او در دست و دهان گوینده نخستین بحرکت آید و هر شهرت و افتخاری که در جهان ادبیات با آثار بزرگ و زیبا موهبت میشود بهمان سراینده نخستین برسد و در آن میان سهمی برای خویش اختصاص نداده باشد.

اینک باید دید دشواریهایی که مرحوم پرفسور نیکولسون در ترجمه مثنوی داشته است چیست و دانشمند مرحوم برفع آنها چگونه توانائی یافته است.

بحث در باب تصوف که اساس مثنوی است و عقاید متصوفه ایران و طرز بیان و اصطلاحات آنها را استاد بزرگوار آقای فروزانفر در سخنرانی خود با آن درجه از روشنی و دقت که شایسته مطالعات عمیق و متمادی ایشان است تعهد کردند و طول کلام را در آن مورد که حقتش چنانکه سزاوار بود اداشده زائد میدانم، اینقدر باید گفت که دانشمندان اروپائی نسبت بمنشاء تصوف عقاید مختلفی ابراز کرده اند:-

نظر اول آنست که بنای تصوف بر احکام قرآنی نهاده شده است و تجلی آن در ایران و دیگر ممالک اسلامی مانند مصر و قیروان که بفقیر محمدی تعبیر شده شاهد آن است. نظر دوم آنست که تصوف نتیجه تراوش ذوق ملل آریائی نژاد و علت وجود آن يك نحو دفاع یا تعرضی است که این ملل در مقابل دینی که بزور بآنان تحمیل شده بود نشان داده اند تا در امور قلبی و ایمانی از خود نیز صاحب نظر باشند و در وصول بسر منزل حقیقت براهی که بآن آشنائی و تمایل دارند بروند و چراغ هدایت را از سالکان آشنا و هم فوق طالب کنند. دسته ای تصور میکنند که این فکر نخست از هندوستان سرچشمه گرفته است و مشابهاتی را که میان عقاید صوفیه و بعضی از مشربهای هند و مخصوصاً ودانتا سارا موجود است دلیل این دعوی قرار میدهند. اشکالی که در این نظر هست اینست که پیش از آنکه مذهب اسلام در قرن یازدهم میلادی در هندوستان رواج بگیرد اثری از نفوذ عقاید آن کشور در دیگر کشورهای اسلامی پدیدار نیست و چنانکه همه میدانند تصوف در قرن یازدهم میلادی که قرن پنجم هجری است در ایران و دیگر ممالک اسلامی مدتها مستقر گشته و بهر نمائی میپرداخته است. دسته دیگر فکر تصوف را اساساً فکری ایرانی میدانند و آنرا با عقاید زردشت و مناظره بین خیر محض و بدی از تباط میدهند.

نظر سوم که مرحوم پرفسور ادوارد برون و دیگر مستشرقین بدان گرویده اند و فقید ما پروفسور نیکولسون در مقدمه کتاب منتخب اشعار شمس تبریز بدان اشاره میکند اینست که تصوف با فکر نئوپلاتونیزم یونان مربوط است و بسیاری از عقاید متصوفه از آن سرچشمه مایه گرفته است. اما این نظر نیز از لحاظ دلائل چندان قوی

نیست چنانکه می بینیم خود پلوتینوس که مؤسس این مشرب است در کتاب انباد خود به نفوذ عقاید عرفانی شرق و ایران در افکار و معتقدات خویش اشاره میکند و بدمه‌ایکه نسبت به‌خاور زمین دارد اعتراف دارد .

نظر چهارم يك احتمال قریب بیقین بیش نیست و آن اینکه عرفان و تصوف بدون توجه بمذاهب مختلف گیتی در همه نقاط جهان خود بنخود و بدون تأثیر عقیده ملتی در ملت دیگر پدید آمده است . شباهتهای بسیاری را که در میان عرفای شرق و غرب موجود است و میدانیم که ابدأ بایکدیگر آمیزش و ارتباط علمی نداشته اند مؤید این نظر قرار میدهند .

هرچه هست دو نکته مسلم و غیر قابل انکار است : یکی اینکه در قرن سوم میلادی تصوف و عرفان باین کیفیت فعلی در ایران تجلی داشته و پیش از آنکه اصول و عقاید آن در ادبیات دیگر کشورهای اسلامی جلوه گر شود در ادبیات فارسی آغاز نمایش کرده است و افکار بایزید بسطامی بآن مایه و رونق و جلابخشیده است . نکته دوم آنکه گردش ایام عقاید هندی و یونانی را در افکار عرفانی ایران وارد ساخت و چون ایرانی جنگ هفتاد و دو ملت را عذر مینهاد و حقیقت را در هر مذهب و مشربی که بود دوست میداشت از هر خرمنی توشه معرفت گرفت؛ چنانکه حسین بن منصور حلاج میخواست دین را با عرفان و فلسفه یونانی در آمیزد و با حقایق بیاراید .

این مردم امثال و روایات و حکایات و تعبیرات و استعاره و مجاز و اسرار فن شاعری را بخدمت کشیدند و سخنانشان را در پرده ادب پوشیدند مبادا سخن در دست نااهلان افتد و اسرار را هویدا کنند و بآن جرم مایه کسادی بازار معرفت کردند . اینها صراحت بیان و روشنی گفتار را در آستانه حقایق قربانی کردند تا باعث دشمنی علمای قشری متعصب نشوند و چون خود آزار موری هم‌راضی نبودند وسیله اذیت و شکنجه مردم بی‌آزار بدست مردم دنیا پرست نداده باشند .

اشعار عرفانی ایرانی که دیوان بزرگ و پر ثروت مثنوی نمونه بسیار بارز آنست سر تا سر آکنده از همین استعارات و کنایه‌ها و تمثیلات و داستانهاست که از جهان حیوانات تا عالم انسانی در آن سخن میگویند و شاهد بیان حقایق میشوند .

همینطور عشق مجازی و داستانهایی مربوط به تمایلات جنسی در این اشعار وارد شده است، اما سخن در این است که عرفا از اشیاء و ظواهر عالم وجود از نظر لطف و زیبایی که در آنهاست متأثر نیستند بلکه این آثار افکاری را که مربوط بجهان حقایق و معنویات است در ذهن آنها بهیجان می‌آورد. گل می‌بینند و بیاد بوستان معرفت می‌افتند. پروانه را مینگیرند و ذهنشان بفنا و تسلیم محض متوجه میشود و از عشق مجازی گفتگو میکنند و آنرا جز بمثابه پلی برای وصول بسر منزل حقیقت تشخیص نمیدهند.

از طرف دیگر هر يك از عرفای ایران طرز زیبایی مخصوص بخوش دارند و کلماتی را که در گفتار خویش می‌آورند بمفهومی خاص استعمال میکنند یعنی دامنه اطلاق آنرا محدود می‌نمایند چنانکه مثلاً کلمه مغبجه و خرقه و نظائر آن پیش جلال الدین محمد و سنائی و حافظ از لحاظ مفهوم تفاوت آشکار دارد و اینهمه فهم معانی ابیات این دانشمندان را برای اهل زبان دشوار می‌سازد تا چه رسد بکسانی که زبانشان دیگر است و بکوشش و مرارت بسیار زبان ما را فرا گرفته‌اند.

اینک باید دید این دریای بی پایان را که سر تا سر حاوی دقایق حکمت و عرفان و آکنده از شواهد و امثال و آیات و اخبار و لبریز از مضامین و تعبیرات گوناگون است چگونه میتوان بزبان دیگر برگردانید و در صورت تعهد يك چنین مهم خطیر درجه توفیق مترجم در آن تا چه حد است.

در این سخن جای تردید نیست که زبان انگلیسی^۱ برای ترجمه آثار فلسفی و عرفانی از سایر زبانهای زنده اروپائی استعدادش بیشتر است زیرا در این زبان در قرون متوالی کلمات و تعبیرات زبانهای دیگر مانند زبان انگلوساکسون و فرانسه و هلندی و یونانی و لاتین راه یافته و آنرا از لحاظ کلمات متشابه و قریب المفهوم بسیار ثروتمند ساخته است و آنکه کلمات این زبان مانند زبان ما در طول قرون معانی نخستین خویش را از دست داده و قشرهای تازه‌ای از مفاهیم و معانی آنرا فرا گرفته است. چنانکه از يك نظر بفرهنگی که ساموئل جانسون انگلیسی در قرن هیجدهم

مدون کرده است این حقیقت واضح میشود که کلمه‌ای را که شیخ الشعراى انگلیس جفری چاسر در قرن چهاردهم بکار برده است در دست شکسپیر و میلتون و دیگران بمفهومی تازه مورد استعمال یافته است و این خود زبان انگلیسی را نیرومی بخشد که در ترجمهٔ تعبیرات بیگانه از داشتن کلمات هم مفهوم نادر نباشد.

از طرف دیگر کشور انگلستان زود تر از سایر کشور های میخی اروپا بعرفان و ماوراء الطبیعه گرویده و از اطاعت کور کورانه نسبت بفتاوی و اوامر کلیسایی روم سرباز زده است. هر چند مذهب پروتستان که آغاز آزادی ایمان است ابتدا در کشورهای دیگر شروع بجنبش کرده است ولی در انگلستان این فریاد اعتراض بانحقیقات عالمانه و حکیمانه توأم گشت؛ چنانکه متن انجیل را بانگلیسی ترجمه کردند و کتاب بسیار معروف ریچارد هوکر دربارهٔ قوانین سیاست روحانی حقایق دین و ایمان را باتعبیرات و عباراتی دلکش روشن ساخت. از آن گذشته در آغاز سدهٔ هفدهم دانشمندان هوشمند آن کشور بر آن شدند که پایهٔ سخن منظوم راتا آنجا که امکان پذیر باشد بالا ببرند و ادبیات را از مقاولات ظرفا و رامشگران ممتاز کنند و برای تمهد این مهم عرفان و فلسفه و ماوراء الطبیعه را در شعر وارد کرده گفتند شاعر باید مترجم رازها و اسرار ملکوتی باشد و لازمهٔ این وظیفه آنست که تجلیات طبیعت و نوامیس حاکم بر آن را روشن سازند و از همین نظر گفتند سبک بیانی که با این مقصود عالی ساز کار آید باید پیچیده و دشوار باشد و سخن بزرگ و فلسفی بازبان مردم عادی ادا نشود تا فلسفه و عرفان از عظمتی که دارد تنزل نکند. خلاصه آنکه میگفتند شعر باید نمایندهٔ الهام و ذوق و مظهر کوشش فکری آدمی باشد و لازم است که مطالب را در پردهٔ کنایه بیوشاند تا حقایق بدست خامان نیفتد و بدست زنگی مست تیغ نداده باشند؛ چنانکه جان دیزاز شعرای عارف قرن هفدهم و جارج هربرت و کرش و تراهرن همین سبک بیان را که با گفتار عرفای ایران شباهت بسیار دارد در اشعار جاودانی خویش بکار بردند و هانری وان گفت که در همه اجسام از جماد و نامی و حیوان روح یاسرشتی تأثیر پذیر است و این سرشت ها جزوی از سرشت یانهاد تأثیر پذیر کیهان بزرگ

است که خداوند کبریا بانی خویش را بوسیله آن بجهانیان میرساند . پس طبیعت که خود شاعر نیز جزوی از آن است مظهر و جلوه گاه یزدان است و درك یا پرستش زیبائی آدمی را بخدا شناسی راهبر است . نهایت آنکه هر چه فکر و وهم موجودات نیرومندتر میشود آن سرشت تأثر پذیر که در همه چیز هست از فروغ و تجلی خویش خواهد کاست . مانند جلال الدین محمد که فرمود :

جمله ذرات عالم در جهان باتو میگویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم باشما نامحرمان ما خامشیم

این شاعر انگلیسی میگفت عواطف و احساسات بشر و تاب اندیشه او آن سرشت تأثر پذیر را در پرده عادات پوشیده و از لطف و عظمت آن کاسته است . خلاصه آنکه این سنخ کلام که بوی افکار عرفای بزرگ ایران میدهد در ادبیات بسیار غنی آن سرزمین فراوان و آن گنجینه بزرگ برای ترجمه فکر استادانی مانند جلال الدین محمد بگوهرهای گرانبهای تعبیرات دلکش آکنده است .

همانطور نیز فلسفه در کشور انگلستان سابقه بسیار طولانی دارد و فلسفه اشراق و افکار نئوپلاتونیست هانیز مورد بحث و حلایجی دانشمندان انگلیس واقع شده و کتب بسیار در شرح آنها پرداخته آمده و زبان انگلیسی با اصطلاحات و تعبیرات حکماء و فلاسفه مایه گرفته است و این خود کار مترجم دانشمندی را که بمهمی باین عظمت مانند ترجمه مثنوی مولانا جلال الدین دست میزند از دشواریهایی که نقص تعبیر ایجاد میکند آسوده ساخته است .

نسبت بداستانها و تمثیلات که شالده کار مولانا جلال الدین است باید گفت که از دیر باز در ممالک اسلامی و مخصوصا ایران رسم چنین بود که برای روشن ساختن حقایق مربوط بمذهب و عرفان حکایات مناسب ذکر میشد تا مطلب از سنگینی و خشکی بدر آید و دلپذیر تر بذهن شنوندگان نشیند . در این حکایات هرگز توجهی بحقیقت و واقعیت نمیشد و همینطور گوینده پای بست آن نبود که احترامات و ادب اعتیادی را در نقل آنها رعایت کند و هر داستان هر چند بسیار زشت و قبیح و

رسوا بود اگر برای مقصود فلسفی یا عرفانی و یادینی گفته میشد قبح و ناپسندی خویشرا از دست میداد چنانکه مولانا جلال الدین از این قبیل تمثیلات در مثنوی بسیار آورده است که خوش افتاده و آدمی از شنیدن آنها که با مسائل بسیار دقیق فلسفی ارتباط دارد احساس اشمئزاز نمیکند، این طرز بیان را وعاظ اروپائی پسندیده یافتند و تمثیلات و داستانهای شرقی و موارد استعمال آنها مدون گشت. در قرن دوازدهم پترالفونسوس کتاک معروف « آئین موعظه » را تصنیف و نقل حکایات بسیار را بمناسبت مباحث مذاهبی توصیه کرد و پس از وی نیز دیگران باین کار همت گماشته و کتبی فراوان مانند *Summa Predecantium* تألیف جان او برم یارد *Jo hn of Bromyard* و کتاب *Repertorium Morale* یا گنجینه اخلاقی تألیف پتربر کوریوس و کتاب *Speculum Laicorum* تألیف ویلیام اووادینگکتن *William of Waddington* انگلیسی مدون گشته در دست ظالمان قرار گرفت.

فقید ما مرحوم پروفیسور نیکولسون باین همه منابع دسترس داشت و برای تمهید ترجمه مثنوی مولانا از تعبیرات و استعارات و اصطلاحات متقدمین بهره میگرفت، باوصف این همه برای اینکه با اصول و مبادی تصوف ایرانی آگاه شود عمر گرانمایه خویش را یکسره وقف این خدمت نمود و هر جا دانشمندی مطلع می یافت خدمت ویرا استقبال میکرد و بدست آوردن منابع تازه و تحقیقات جدید را نعمتی بزرگ میدانست، چنانکه در هنگام انتشار کتاب شرح حال مولانا که بقلم فاضلانۀ استاد دانشمند آقای بدیع الزمان فروزانفر نگاشته آمده است و من افتخار درک محضر دانشمند فقید را داشتم مانند کسی که کمک گشته ای یافته است خاطرش گشوده گشت و شمای از محسنات آن را در سخنرانی که در انجمن آسیائی ایراد کرد بیان نمود و مانند جوانمردان حق همکاری را بشایستگی ادا فرمود. درجه معلومات و اطلاعات عمقی فقید درباره تصوف از کتاب بسیار عالمانه ای که در این باب نگاشته است هویدا و هنر آن مرد شریف را برهانی قاطع است.

مقدمه ای که بر جلد انگلیسی مخصوص شرح کلمات مثنوی نوشته است نشان میدهد که فقید مزبور میخواسته است متنی تهیه کند که هم خواص و آشنا با لغت

بحقایق تصوف و عرفانرا بکار آید و هم مورد استفاده دانش آموزان و طلاب باشد و در همین جا ست که میفرماید: « بهترین و دقیقترین شرحی که میتوان بر مثنوی نوشت همان خود مثنوی است. » با وصف این نظر کلی باز در هنگام ترجمه از آن دقت و مواظبت مخصوص که شایسته مرد دانشمند است فرو گذار نکرده و همواره همت بر آن گماشته است که مفهوم عبارت بطور کامل بزبان انگلیسی در آید. چنانکه گاهی ترجمه يك بيت مثنوی بدو یا سه سطر رسیده است و این از نظر آنست که کلمات و قسمتهائی از جمله را که در شعر مثنوی از نظر شعر یا بمناسبت روشنی مقصود ساقط شده در متن ترجمه بشکل معترضه و بین الهالین گنجانیده است تا معنی را کامل و بی عیب ساخته باشد.

مثلا در ترجمه این قطعه جلال الدین :

گفت من در تو چنان فانی شدم	که پریم من از تو از سر تا قدم
بر من از هستی من جز نام نیست	در وجودم جز تو ای خوش کام نیست
ز آنسبب فانی شدم من این چنین	همچو سر که در تو بحر انگبین
همچو سنگی کوشود کل لعل ناب	پر شود او از صفات آفتاب
وصف آن سنگی نماند اندر او	پر شود از وصف او خود پشور و
بعد از آن گردوست دارد خویشرا	دوستی خود بود آن ای فتی
اندر این دو دوستی خود فرق نیست	هر دو جانب جز ضیاء شرق نیست

برای تکمیل معنی مصراع « بر من از هستی من جز نام نیست » کلمه « باقی » را در بین الهالین اضافه میفرماید تا مفهوم ناقص نباشد و معلوم شود که غرض آنست که از هستی جز نامی باقی نیست. معنی سایر مصارع را نیز بهمین منوال روشن ساخته است که ذکر آن مایه تصدیع خواهد بود.

نسبت بترجمه حکایات زنده که مطابق مذاق امروز نیست و برای دانشجویان جوان چندان پسندیده بنظر نمیآید فقید ما از رسم روزگار قدیم پیروی فرموده و آن حکایات را بزبان لاتین ترجمه کرده است تا خواص از آن افاده مقصود کنند و تازه کاران از خواندن آن بمناسبت دشواری لاتین صرف نظر نمایند.

مرحوم پروفیسور ادوارد نیکولسون همه شرائطی را که برای مترجم زبردست و دانشمند ضرور است در خویش جمع داشت چنانکه در این چند جلد که هر يك شاهکار است و هر يك چندین صد برابر از رباعیات خیام که ادوارد فیتز جerald ترجمه کرده بزرگتر است اثری از هنر نمائی و فضیلت فروشی دیده نمیشود. شاید درخشندگی و زیبایی این ترجمه بآن رباعیات که طبع و قادی فیتز جerald از کار در آورده نرسد اما پروفیسور نیکولسون مانند طلاب دانشمند و از خود گذشته همه توجه خود را بدان مبذول کرده است که حق کلام مولانا جلال الدین را در زبان انگلیسی ادا کرده باشد و نه از فوق تیز خویش چیزی بر آن بیفزاید و نه از سوء تعبیر یا عدم دقت در مفهوم عبارات معانی ابیات را دشوارتر کند و وسیله گمراهی طالبان کمال گردد. کار این مرد دانشمند در ترجمه این کتاب سر مشقی از جوانمردی و آراستگی علمی است که جز برای کسانی که در سرشان سودا دانش است و عاشق علمند امکان پذیر نیست. در محامد این مرد بزرگ که اینک چشم خسته از مطالعه طولانی را فرو بسته است و درجه علاقه وی بشاهکار مولانا جلال الدین جز همین بیت مولانا نتوان یافت که آنهمه در ترجمه آن زحمت برد :

گفت من در تو چنان فانی شدم که پر م من از تو از سر تا قدم

درمجلس یاد بود

استاد کریستن سن



روز دوازدهم آذرماه ۱۳۲۴ چهار بعد از ظهر درتالار فرهنگستان مجلس یاد بود فقید سعید استاد کریستن سن با حضور دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی تشکیل یافت . پس از افتتاح جلسه نعت آقای سعید نفیسی و ازان بس آقای دکتر ذبیح الله صفا بسخرانی برداختند .

سخرانی آقای سعید نفیسی

در رثاء مرحوم کریستن سن

از خانها و آقایانی که دعوت فرهنگستان را پذیرفته و درین مجلس ما حضور دارند چه از جانب همکاران خود آقایان اعضای فرهنگستان و چه از جانب خود تشکر میکنم . جلسه امروز مخصوص بذکر مناقب و فضایل مرحوم آرتور کریستن سن

خاورشناس معروف و دانشمند دانمارکیست که یکی از نزدیکترین و باوفاترین دوستان ایران بود و بهمین جهت فرهنگستان ایران در اوایل دوره تشکیل خود او را عضویت وابسته خود انتخاب کرد و نخستین کسی که عضو وابسته فرهنگستان ما شد او بود. مرحوم گریستن سن یکی از دوستان نزدیک من بود و درین پانزده سال آخر بجز چهار سال جنگ که راه ایران بدانمارک بسته بود از نزدیک با او مربوط بودم و در دوسفر آخری که بایران آمد بیش از همه با او معاشرت داشتم و بهمین جهت از نیات و افکار او نسبت بایران و ادبیات و تاریخ ایران و زبان فارسی اطلاع کامل دارم و بهمین سبب هنگامیکه عضویت فرهنگستان پیشنهاد شد یکی از معرفین او من بودم و نیز بهمین جهتست که آقایان همکاران من در فرهنگستان مایل شده اند که درین جلسه من درباره او بیانی بکنم. من هم با کمال تأسف این وظیفه را انجام میدهم و هم با کمال میل، تأسف من از اینست که یکی از پیرکارترین و دانشمندترین و دلسوزترین و مهربانترین دوستانی که ایران ما در کشورهای بیگانه داشت از دیت ما رفت و خوشوقتی من از اینست که میتوانم در مرکز ایرانی که گریستن سن تا این اندازه آنرا دوست میداشت و در فرهنگستان ایرانی که از عضویت آن این همه مغرور شده و بخود می‌بالید حق این دوست بزرگ ایران را ادا کنم و روح بزرگوار او بداند که ما درین محوطه که مرکز علم و ادب ایرانست هرگز او را فراموش نخواهیم کرد و این تمثال او که درین محل جلسات فرهنگستان ما آویخته شده است همیشه او را بیاد آیندگان کشور ما هم خواهد آورد.

ازروزی که خاورشناسی در اروپا معمول شده یعنی تقریباً از صد و پنجاه سال پیشی عده بسیار خاورشناسان در کشورهای مختلف اروپا پیدا شده اند و امروز هنوز برخی از آنها خوش بختانه زنده اند و در میان آنها کسانی هستند که خدمت‌های برجسته بایران و زبان و تاریخ ایران کرده اند اما باید این نکته را در نظر داشت که برخی از آنها از مردم کشورهای بی‌بهره اند که روابط نزدیکتر و منافع بیشتر در ایران داشته اند و ناچار آن مقنضیات ایشان را و امیداشته و تشویق می‌کرده است که در باره ایران مطالعات دقیقی بکنند و درین صورت اگر بما خدمت کرده اند در ضمن

بکشور خود هم خدمتی کرده‌اند و شاید بیشتر برای خدمت بکشور خود بوده است که منتی هم بر سر مادرند .

اما آرتور کریستن سن از مردم کشوری بود که هیچ نفعی در ایران نداشت و اگر دانشمند بزرگی مانند او تا این اندازه درباره ایران کار کرده باشد پیداست که تنها عشق بعلم او را باین کار وادار کرده است و البته این نکته را باید گفت که عشق بایران بیشتر محرك او بوده زیرا که اگر تنها عشق بعلم بود برشته دیگر از تاریخ و ادبیات می‌پرداخت و اینکه تاریخ و ادبیات ایران را انتخاب کرده خود بهترین دلیل برین مطلبست .

مرحوم کریستن سن گذشته از زبانهای شرقی و مخصوصاً زبانهای قدیم و جدید ایران و گذشته از زبان مادری خود یعنی دانمارکی سه زبان اروپایی یعنی فرانسه و انگلیسی و آلمانی را در کمال خوبی میدانست و در هر سه زبان تألیفات بسیار معروفی در باره ایران کرده و بهمین جهت در همه کشورهای اروپا شهرت کامل داشت و البته چنین کسی هر چه درباره ایران می‌گفت و می‌نوشت پیداست تا چه اندازه بِنفع ایران بود و چگونه در جهان منعکس میشد .

اگر بخواهم احساسات بی‌ریب و ربای مرحوم کریستن سن را در باره ایران آن چنان که میدانم شرح بدهم بحث امروز من بسیار دراز خواهد شد و ناچار ازین بحث میگذرم اما خوش بختانه در میان حاضران این مجلس چندتن کسانی هستند که در سفرهای او در ایران وی را دیده‌اند و جمع کثیری هم در بیرون این مجلس با او رابطه داشته‌اند و میدانند با چه شور و شعفی بایران می‌آمد و هر وقت می‌آمد از ما دل نمی‌کند و با چه تردید و دشواری بکشور خود بر میگشت .

آرتور کریستن سن در قسمت‌های مختلف ایران شناسی متخصص بود و بهمین جهت کارهای او بسیار تنوع دارد يك قسمت از آثار او ترجمه‌ایست که از شاهکارهای ادبیات ایران بزبان دانمارکی کرده یا مطالعاتیست که در باره چند تن از شاعران ایرانی کرده است و ازین حیث ترجمه شاهنامه بزبان دانمارکی و مطالعات در قصه‌های ایرانی و رباعیات عمر خیام معروف ترین آثار او است. جنبه دیگر او مطالعات زبان شناسی او و کارهاییست که در لهجه‌های ایرانی کرده و تاجایی که

من خبر دارم در ۱۵ لهجه ایرانی مانند سنگسری و لاسگردی و سمنانی و اورامانی و کردی و سویی و سرخه ای و شهمیرزادی و سیوندی و یزدی و گیلکی و فریزندی و نطنزی و یارانی و زبان پاره مطالعات کرده و آنازی انتشار داده که معروفست . جنبه سوم او مطالعات بسیار گرانبایست که در داستانهای ملی ایران کرده و چون درین زمینه آقای دکتر ذبیح‌الله صفا دانشیار دانشکده ادبیات که رساله دکتری خود را در همین رشته نوشته مطالعات خاصی کرده و باین قسمت از آثار کریستنسن مانوسست از او خواهرش کرده‌ام که درین باب بحث بکنند و پس از من این وظیفه دلنشین را ادا خواهد کرد . جنبه چهارم کار کریستنسن مطالعات او در تاریخ ساسانیان و طبع و نشر متون پهلویست که معتبرترین و قدیم‌ترین نسخهای برخی از آنها در کتابخانه دانشگاه کوپن‌هاگت . درین جنبه از فن او من خود بحث خواهم کرد زیرا که درین سالهای آخر بیشتر اوقات من صرف تهیه کتاب بسیار بزرگی در تاریخ ساسانیان میشود و بهمین جهت تقریباً هر روز با آثار او درین رشته سروکار دارم و می‌توانم فایده و عظمت آنها درک کنم .

مرحوم آرتور کریستنسن که استاد کرسی زبان شناسی ایرانی در دانشگاه کوپن‌هاگ پایتخت دانمارک بود در ۹ ژانویه ۱۸۷۵ ولادت یافت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۵ در نتیجه بیماری که از عواقب جنگ درو ظاهر شده و نیروهای او را بکلی تحلیل برده بود در گذشت یعنی بحساب درست هفتاد سال و دو ماه و بیست روز درین جهان بوده است . تحصیلات عالی خود را در همین رشته زبان شناسی در کوپن‌هاگ شروع کرده و سپس در برخی از دانشگاههای آلمان نیز کار کرده و از آن جمله شاگرد آندریاس Andréas خاورشناس بسیار معروف آلمانی بود . در دانشگاه کوپن‌هاگ معروف ترین استاد او در ایران شناسی و سترگارد Westergaard محقق معروف بود که یکی از مشهورترین کسانیست که در زبان اوستا و دین زردشت و کتاب زند در جهان کار کرده اند . نخستین اثری را که کریستنسن انتشار داده بزبان دانمارکی درباره مزدک بوده است که در ۱۹۰۱ یعنی چهل و چهار سال پیش انتشار داده و ازین قرار وی در قدم اول بمطالعه در دوره ساسانیان آغاز کرده و چهل و چهار سال درین جهان

چیز نوشته و تحقیق و تألیف کرده و بی جهت نیست که درین مدت نزدیک شست کتاب بزبانهای مختلف انتشار داده است . آخرین کتابی که در دست داشته و متأسفانه پس از مرگ او انتشار خواهد یافت کتابیست برای تعلیم فارسی بزبان دانوار کی . تحقیقات و مطالعات کریستن سن در تمدن و ادبیات دوره ساسانی شامل چندین کتاب مستقل و یک عده کثیر مقالاتیست که در معروفترین مجلات خاورشناسی چاپ شده و برای اینکه خانمها و آقایان از نتایج برخی مطالعات او در تمدن دوره ساسانی مطلع شوند ببعضی از آنها اشاره میکنم . در یکی ازین مقالات کریستن سن با استادی کاملی ثابت کرده است که بزرگ مهر معروف که او را وزیر انوشیروان می دانند و در ضمن مقام حکیمانه ای برای او قائلند در دربار انوشیروان مقام رسمی نداشته یعنی وزیر او نبوده و همان کیست که کلبله و دمنه را از هندوستان آورده و بزبان پهلوی ترجمه کرده و اسم او در مقدمه کلبله و دمنه برزویه است . کیانیکه آن مقاله معروف را نخوانده باشند و اطلاعی از خط پهلوی نداشته باشند نمیدانند که چگونه ممکنست بزرگ مهر و برزویه باهم اشتباه شود و چون این مطلب بحث مفصلی میخوهد از آن میگذرم .

مقاله دیگر کریستن سن درباره اینست که ابرسام که وزیر اردشیر بابکان بوده و پلی در فیروز آباد فارس از ساختمانهای او هنوز باقیست و در آن پل کتیبه ای بنام اوست با آن کسی که یکی از آثار زبان پهلوی بنام اوست یکیت یعنی آنچه اینک بنام « نامه تنیر » معروفست و اصل آن بزبان پهلوی بوده و بهاءالدین محمد بن ایفندیار مؤلف تاریخ طبرستان آنرا بفارسی ترجمه کرده و اصل پهلوی آن از میان رفته . این هم با یکی از رموز خط پهلویست که ابرسام و تنر باهم اشتباه میشود . دیگر از مقالات کریستن سن که تحقیق بسیار شیرینیست درباره یکی از داستانهایست که وابسته بدوره ساسانیست و آن داستان ملکه تدمر و برک مور دست که شاید برخی از خانمها و آقایان بیاد داشته باشند . بنابراین داستان شاپور اول در موقع جنگ با پادشاه تدمر و محاصره پای تخت او بخیانیت آن شهر را تصرف کرده است باین معنی که دختر پادشاه تدمر که پیش پدر بسیار عزیز بوده از بالای برج

شهر شاپور را از دور دیده و دلدادۀ او شده و از نیقی که جز او کسی از آن خبر نداشته باردوی شاپور رفته و راه پنهانی ورود بشهر را باو اطلاع داده است و شاپور بهمان وسیله شهر را گرفته و پاداشی که باین دختر داده اینست که او را بزنی اختیار کرده است . بامداد آن روزی که این دختر بهم خوابی شاپور رسیده بود هنگامی که از خواب برخاست شاپور دید که تن او مجروح شده و چون سبب را پرسید دختر جواب داد که بر گدگلی شب در بستر او مانده و او را مجروح کرده است . شاپور درخشم شد و گفت با پدری که باین ناز و نعمت ترا پرورده است چه کردی که بامن بکنی و فرمان داد او را بدم اسبی سرکش بستند و بدین گونه بعقاب رساندند . همین داستان در میان چند ملت دیگر بجز ملت ایران رواج دارد و روایت‌های مختلف از آن بدست و درین مقاله کریستن سن این روایات را بایک دیگر سنجیده است .

خانمها و آقایان میدانند که ازین گونه داستانها در میان ملل آریایی نژاد بسیارست و یکی از مطالعات ادبی و تاریخی دلکشی که درین اواخر در میان ما معمول شده سنجش این داستانها بایک دیگر و گرفتن نتایج تاریخی بسیار مهم و بسیار دلپذیرست ، چنانکه من خود همین راه را پیش گرفته و تهیه مقاله ای دیده بودم که ناگهان این مقاله کریستن سن بدستم رسید و بسیار خوشوقت شدم زیرا مسلم شد راهی را که من گرفته بودم درست بود و برای من فرق نمی کرد که این نتیجه را من خود گرفته باشم یا دیگری .

درین زمینه من مشغول مطالعه در داستان دیگری هستم که آنرا هم برای نمونه باطلاع خانمها و آقایان میرسانم و آن داستانیست که در بسیاری از ملل نژادهای مختلف هست و یکی از پهلوانان را بجهت و دلایلی از خانه پدری و از دامن مادر دور کرده اند و جانوری حقیقی یا افسانه ای او را شیر داده و دایگی کرده و پشم رسانده است چنانکه در افسانه‌های ملل سامی نمرود را پلنگ شیر داده و بخت‌النصر را بگدگ ماده شیر داده است ، رومیان قدیم معتقد بودند که مؤسس تمدن رومی رومولوس Romulus و برادرش رموس Remus را ماده گرگی شیر داده است و حتی ترکان این افسانه را در داستانهای ملی خود دارند و گویند قیلغ یکی از رؤسای قبایل

ترك هنگامی که از مادر زاده است بطفیل شغال ماده ای از مرگ نجات یافته . در داستانهای ملی ایران فریدون را گاو شیرداده و زال را سیمرغ پرورده و سپس این داستان درباره مردان تاریخی نیز رواج داشته است . هرودوت درباره کورش بزرگ گوید که چون از مادر زاده شد خواستند وی را نابود کنند وزن چوپانی پنهانی او را بزرگ کرد و پرورش داد و تعجب درینست که بگفته هرودوت نام این زن در زبان مادها « اسپا کو » بمعنی ماده سگ بود و سپس چندین قرن بعد همین داستان را درباره ولادت شاپور اول پادشاه معروف ساسانی آورده اند که میخواستند کودک نوزاد را از میان ببرند و باز زنی پنهانی او را پرورده و بزرگ کرده است . در هر صورت در داستانهای ملی اقوام مختلف باینگونه افسانهها که تا این اندازه بیکدیگر شبیهند بسیار برمیخوریم و این مثالها را برای این زدم که ذهن خانمها و آقایان روشن شود و باینگونه تحقیقات ادبی و تاریخی پی ببرند .

از اینگونه مقالات مهم کریستن سن که بگذریم کتابهای مستقلی که در باره دوره ساسانیان نوشته یکی کتاب بسیار مفیدی در باره دین زردشت در دوره ساسانی و دیگر کتابی در باره پادشاهی قباد و مزدکست که بفارسی هم ترجمه شده و دیگر کتابیست در باره تمدن ساسانیان که آنهم بفارسی ترجمه شده و آخرین تألیف او درین زمینه کتاب معروفیست بنام ایران در زمان ساسانیان که آنرا هم بفارسی ترجمه کرده اند .

نکته بسیار مهمی که در باره تاریخ ساسانیان هست اینست که برای اهل فن تاریخ ساسانیان نه تنها مهم ترین قسمت تاریخ ایرانست بلکه مطالعه در آن پشت کار ودقت و وسعت اطلاع فوق العاده میخواهد و چون چنانکه گفتم من خود چندسالست درین زمینه کار میکنم مشکلات این کار را بسیار خوب میدانم و برخی از آنها را برای شما شرح میدهم .

امروز تاریخ قدیم بی باستان شناسی هیچ معنی ندارد زیرا که اطلاع از تمدن مادی هر دوره ای و تحقیق در هنرهای مختلف آن دوره منتهی درجه اهمیت را دارد . نه تنها در کتیبههایی که از آن دوره مانده مطالبی هست که در کتابها نیست و یا

اینکه اشتباه مورخین را کاملاً اصلاح میکند بلکه هرچه از زیر خاک بیرون میآید و معرف تمدن مادی آن دوره است کاملاً درجه پیشرفت و ترقی در آن دوره و زندگی شبانروزی مردم آن زمان را بر ما روشن میکند و بهمین جهت در عالم علم امروز مورخی که از باستان شناسی خبر نداشته باشد مانند پزشکی است که تشریح یا وظایف الاعضاء را بداند. در دوره هخامنشیان مراکز تمدن نسبتاً معدود بوده و در اغلب آنها حفاریات مهمی کرده اند و تقریباً هرچه در زیر خاک بوده است بیرون آمده و دیگر امید نمیرود که چیز دیگری بر تاریخ افزوده شود. اما در دوره ساسانیان مراکز تمدن ایرانی بسیار وسعت داشته و از سرحد چین تا کنار دریای روم ممتد بوده و درین نواحی هر سال اسنادی که برای تاریخ ساسانیان نهایت اهمیت را دارد از زیر خاک بیرون میآید چنانکه مهم ترین اسناد درباره دین مانی در سرحدات چین پیدا شد. درین صورت کسی که میخواهد در تاریخ این دوره مطالعه کند چقدر وسعت اطلاع در باستان شناسی لازم دارد و چه جزئیاتی را باید از نظر خود دور نکند!

درین زمینه اشکال بزرگی که در بین داریم اینست که خط آرامی و خط پهلوی که در دوره ساسانی در سکه ها و کتیبه ها و کتابها بکار میبرده اند خطوط بسیار بدبست که اگر کمترین بی احتیاطی را در نوشتن آن بکنند مطلب بکلی زیر و رو و حتی معکوس میشود و ملاحظه میفرمایید که خواندن اسناد آن زمان و نتیجه گرفتن از آنها چه کار دشواریست. چنانکه در سکه های ساسانی که بخط پهلوی نوشته شده بقدری مشکلات هست که هنوز در کتابهای معمولی آغاز و انجام سلطنت چند تن پادشاهان آخر سلسله ساسانی معلوم نیست و حتی از روی سکهها ما پادشاهانی برمیخوریم که در تاریخ نامی از آنها نیست و یکی از مشکلات عمده اینست که پس از انقراض ساسانیان و غلبه عرب بر ایران تا تقریباً يك قرن یعنی صد سال پس از آن در ایران معمول بوده است که دوباره همان سکههای قدیم پادشاهان ساسانی را با همان سرسکههای سابق از نو میزده اند و اینکه اینهمه سکه ساسانی در ایران و خارج از ایران هنوز در دست مردم هست بهمین علت است و همین گاهی مورخین را با اشتباهات عجیب گرفتار کرده است.

دیگر از مشکلات کار ما در باره این دوره معایب خط و زبان پهلویست . زبان پهلوی یکی از زبانهای عجیب دنیاست باین معنی که در خط پهلوی یکیده زیاد کلمات مختلف زبان آرامی را که زبان کاملاً بیگانه‌ای بوده مینوشته و در موقع خواندن در ذهن خود ترجمه میکرده و لفظ ایرانی آنرا بزبان میآوردند و حتی افعال زبان آرامی را میگرفته و مانند افعال زبان پهلوی صرف میکرده‌اند و انگهی کتابهای پهلوی که ما اکنون در دست داریم تقریباً هیچکدام در دوره ساسانی نوشته نشده و در دوره اسلامی که هنوز زبان پهلوی در ایران معمول بوده تألیف کرده‌اند و تقریباً هیچ اثری که بدرد تاریخ بخورد از زبان پهلوی که معمول دوره ساسانیان بوده بدست ما نرسیده است و البته پیداست مورخی که بخواهد از خط و زبان پهلوی بهره‌مند شود بچه دشواریهای جان فرسا برمیخورد .

دیگر از مشکلات عمده کار تنوع اسنادیست که برای تاریخ این دوره لازمست . در قدم اول یکده کتابهایست که مورخین ایران مانند طبری و ابن قتیبه و یعقوبی و مسعودی و ثعالبی و دیگران بزبان عربی نوشته و مطالبی را که در زمان آنها در باره دوره ساسانی هنوز رواج داشته است ضبط کرده‌اند و در ضمن در برخی از کتابهای فارسی هم ازینگونه مطالب هست و کسی که میخواهد حق تاریخ ساسانیان را ادا کند باید کاملاً دست باین کتابها داشته باشد و صرف نظر کردن از آنها ضرر فاحشی بکار میزند . از طرف دیگر در تمام دوره ساسانی ایران با امپراطوری روم و بیزانس یعنی رومیة الصغری همسایه بوده و در کتابهای مورخین این دوره که بزبانهای یونانی و لاتین نوشته شده مطالب بسیار مهمی است که نمیتوان از آنها چشم پوشید . برخی ازین کتابها بزبانهای اروپایی ترجمه نشده و همان متن یونانی و لاتین آنها را چاپ کرده‌اند و آنهایی هم که ترجمه شده مترجمین فقط زبان میدانسته‌اند و تاریخ نمیدانسته‌اند و بهمین جهت متوجه اسامی خاص نشده‌اند و انگهی برخی از ملل اروپا عادت ناپسندی دارند و آن اینست که اسامی خاص را مطابق معمول زبان خود در میآورند و بقالب زبان خود میریزند و نتیجه این میشود که اسم بکلی تغییر میکند و مورخ در شبهه میفتد و بهمین جهت بمتونی هم که بزبانهای اروپایی ترجمه شده مورخ

نمی‌تواند اعتماد کند و ناچارست که خود مستقیماً باصل رجوع کند و البته این کار هم احاطه درین دو زبان را لازم دارد. در میان مللی هم که در آن زمان تابع ایران بوده و نواحی مهم ایران ساسانی را تشکیل میداده‌اند و زبان دیگر رواج داشته و باین دو زبان نیز اسناد مهمی دربارهٔ دورهٔ ساسانی هست که از آنها نمیتوان غافل ماند زیرا که تاریخ این دولت پیوستگی کامل با تاریخ ایران دارد و بسیار جزئیات مهم هست که تنها مورخین آنها ضبط کرده‌اند یکی از آنها زبان ارمنی است و آنهم ارمنی قدیم که ارمنیان خود بآن « گراپار » میگویند و اینک فقط در میان عدّه معدود از کشیدگان ارمنی رواج دارد و مورخ دورهٔ ساسانی ناگزیرست باین کتابها هم رجوع کند، برخی ازین کتابها بزبانهای اروپایی ترجمه نشده و آن چند کتابی هم که ترجمه شده همان معایب ترجمه‌های متون لاتین و یونانی را دارد و باز اینجاست که ناچارست که خود زبان بداند و خود بسرچشمه رجوع کند.

نصاری ایران در آن زمان که اکثریت آنها نستوری بوده و در مغرب قلمرو ایران میزیسته‌اند همهٔ احتیاجهای خود را بزبان سریانی که سرچشمهٔ زبان آسوریها یا باصطلاح رایج تر کلدانیهای امروز ایرانست برمیآورده‌اند و بزبان سریانی يك عدّه کتابهای بسیار سودمند و مهم برای دورهٔ ساسانی هست یعنی کتابهای دست که در احوال شهدای دین نصاری و پیدشواپان کلیسای شرق و بیشتر طریقهٔ نستوری بزبان سریانی نوشته‌اند و باصطلاح تاریخ آنها را Hagiographie یعنی شرح حال اولیا یا Martyrologe یعنی شرح حال شهدا می‌نامند و این گونه کتابها هم یا ترجمه نشده و یا اگر ترجمه شده طرف اعتماد نیست درین صورت مورخ دورهٔ ساسانی از دانستن این زبان و دست داشتن باین کتابها هم ناگزیرست.

این جزئیات فنی را مخصوصاً برای این گفتیم که شأن تحقیقات مرحوم کریستن سن و وسعت اطلاع او و رنجهای جانگاهی که در راه تاریخ ایران کشیده است و این مطالب يك رشته از آنرا معرفی می‌کند معلوم شود و بدانید ~~که~~ این مرد بزرگ برای خدمت بایران و برای اینک دوستی خود را نسبت بمباحث حقیقت

برساند چه رنجها برده و چه جان فشانی عجیب کرده است و جای آن دارد که ما نام او را در رأس دوستان ایران ثبت کنیم .

از توجهی که خانمها و آقایان محترم نسبت بمطالب و بیانات من کردند تشکر میکنم و از آقای دکتر ذبیح الله صفا خواهشمندم در جنبه دیگر از فن کریستن سن ما را بهره مند کنند .

خطابه آقای دکتر ذبیح الله صفا

دانشیار دانشگاه

نخست از ذوات محترمیکه بیاد استاد بزرگ، آرتور کریستن سن، در این مجلس کرد آمده اند و مبلغ تأسف قاطبه دانشمندان ایران بر مرگ این مرد جلیل القدر هستند و بخاطر خدمات عظیم وی قبول تصدیع میکنند سپاسگزاری میکنم .
کسانیکه در تاریخ و ادب و فرهنگ ایران رنج برده و با اطلاع از مشکلات عظیم، بروشن کردن مبهمات آن همت گماشته اند، خوب میدانند که برای این کشور دیرپای کهن سال از آنروز که راهبران قوم « آری » خرد و بزرگ این قبیله را از آمویه دریا عبور میدادند تا امروز که ما بیاد یکی از دوستداران بزرگ ایران در این محفل اجتماع کرده ایم، چه حوادث عظیم گذشته و چه روزهای شادی و غم سپری شده است .

از آن ایام نخست ایران اکنون نه تنها اطلاع درستی در دست نیست، بلکه ورود در مرحله حدس و گمان راجع بآن هم دشوارست . اما قوم بزرگ « آری » از همان ایام سرگرم کار و عمل بود و برای خود تاریخی پر از افتخارات و بزرگیها و مردانگیها پدید میآورد .

از همان روز گاران نخست در مشرق ایران وقایع بزرگی روی میداد . مهاجران جدید پیایی باین خاک روی میآوردند و میخواستند از این خوان گسترده آهورمزدا بهره بردارند . اما ایرانیان دلیر و گندآور، از همان ایام مردانه میکوشیدند که میراث

خود را دور از دستبرد اغیار باخلاف خویش بسپارند؛ زندگسی ایشان در جنگ و ستیز با این مهاجمان و فرستادگان اهریمن میگذشت و پهلوانان و سرافرازانی از میان ایشان عامدار دفاع از خان و مان و آب و خاک برادران آریائی خود بودند.

در همان حال نیز پایه های تمدن ایران نهاده میشود. نژاد فعال و آبادی دوست و هنرمند « هند و ایرانی » در این سرزمین که آثار لطف اورمزد و قهر اهریمن هر دو را در کنار یکدیگر دارد بایجاد آثار مدنیت همت گماشت و با تمام عوامل اهریمنی بجنگ برخاست.

بنا بر این تاریخ افتخارات نیاکان ما و مجاهدات ایشان برای ایجاد ملیت و مدنیت ایرانی و حفظ آن از همین تاریخ آغاز میشود و یاد این افتخارات و مجاهدات نیز از همان گاه باز در خاطر ایرانیان محفوظ بوده است.

حوادثی را که پس از این ایام از قبیل ظهور زردشت، تشکیل حکومت ماد، پدید آمدن شاهنشاهی هخامنشی در ایران روی داد، در حقیقت مکمل تاریخ ایران باید شمرده آغاز آن.

از این قسمت از تاریخ ایران، که بخطا سر آغاز تاریخ ایرانیش می شماریم، از منابع آشوری و کلدانی و ایرانی و یونانی و ارمنی کم و بیش اطلاعاتی بدست می آید، اما آنکه بواقع در تاریخ ایران رنج میبرد نباید باین حد ناقص بسنده کند و گرنه راه را از نیمه آغاز کرده است.

ما که يك روز بیرونی از احادیث و روایات دینی و اساطیری و حماسی قدیم تاریخ خود را بنحو مبهمی از عهد کیومرث و باهوشنگ پیشداد آغاز می کردیم پس از آشنائی با منابع یونانی و اروپائی یکباره و چون کود کانی که اگر طرفه ای نویابند تحفه کهن را از دست می نهند، روایات کهن را دور انداختیم و آنها را سراسر افانه پنداشتیم و بگفتار آن استاد بزرگ تنگریستیم که گفته است:

تو این را دروغ و فسانه مدان بیگسان روشن زمانه مدان

این امر مدتی ادامه داشت تا برخی از مستشرقان ب فکر تطبیق تمام این داستانهای کهن بر تاریخ مادی و هخامنشی افتادند و از این طریق اندیشه های ناروای

تازه ای بمیان آوردند که چند گاهنی از جانب مانیز تأیید میشد .
اما حقیقت امر همواره در مرحله ابهام باقی نماند و عاقبت دانشمندان بزرگی
پدید آمدند که صرف نظر از تاریخ مدون و مرتب ایران روایاتی را که از اوستا
تا شاهنامه و دیگر منظومهای حماسی دیده میشود مورد توجه قرار دادند و بر آن
شدند که در این باب نیز بتحقیقاتی پردازند و اساس آنها حتی امارات صحت یا عدم
صحت آنها را معین کنند . در اینجاست که نام استاد بزرگ آرتور کریستن سن
یکباره بخاطر میآید و او چون قهرمانی بزرگ در این میدان پهناور بی پایانب
دیده میشود .

استاد آرتور کریستن سن که شرح احوال او را دانشمند محترم آقای سعید نفیسی
بتفصیل فرموده اند ، در چند رشته از مسائل راجع بایران اطلاع کافی داشته است :
داستانها و روایات ملی ایران - تحقیقات و تتبعات راجع بتاریخ و ادبیات اوستائی -
ادبیات پهلوی - لهجههای جدید ایرانی - فرهنگ توده ایرانی - تاریخ و تمدن
دوره ساسانی - ادبیات فارسی و عربی ؛ و در هر یک از این رشتهها تألیفات گرانبھائی
که برخی از آنها مانند : شاهنشاهی ساسانی - ایران در عهد ساسانیان - رساله بزرگمهر
حکیم - سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی - مطالعاتی انتقادی در باب حکیم عمر خیام
بفارسی ترجمه شده است ، بیاد کار گذاشته و مجموعه تألیفات او بشصت کتاب در
زبانهای انگلیسی و فرانسوی و دانمارکی و آلمانی بالغ میشود .

استاد فقید در این تألیفات نهایت تعمق و دقت خود را آشکار ساخته و گاه در
ابراز این صفت عالی علمی بدرجه ای رسیده است که خواننده را بحیرت میافکنند .
این استاد بر اثر اطلاع از ادوار مختلف تاریخی و ادبی ایران و نیز در نتیجه احاطه
کامل بر متون اوستائی و پهلوی و عربی و فارسی و آگاهی از زبانهای معروف و مهم
جدید اروپائی که تألیفات گرانبھائی در باب ایران بدانها صورت گرفته ، توانسته
است بانهایت قدرت در هر رشته بتحقیق پردازد .

بعقیده حقیر مهمترین تألیفات استاد بزرگ را باید در تحقیقات راجع
بداستانهای ملی ایران و تاریخ و تمدن ایران در عهد ساسانیان جست و جو کرد و در

همین دو رشته است که این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را در کتب معتبری مانند : شاهنشاهی ساسانیان (۱) - سلطنت قباد و کموبیسم مزدکی (۲) - یادداشتهائی در باب قدیمی ترین ادوار آئین زرتشتی (۳) - تحقیق در آئین زرتشتی ایران قدیم (۴) - داستان بزرگمهر حکیم (۵) - آریا آئین زروانی وجود داشت (۶) - کیانیان (۷) - ایران در عهد ساسانیان (۸) - حماسه شاهان در روایات ایران قدیم (۹) - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان (۱۰) - گرد آورده است. یکی از مهمترین خدمات استاد فقید گرد آوری و نشر متون پهلوی کهنی است که اصل آنها در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ موجود است. در این مجموعه استاد بزرگ بعضی از کتب مهم دینی و تاریخی و ادبی پهلوی مانند : قسمتی از بوندهشن بزرگ - دادستان مینوگ خرد - قسمتهائی از دینکرد - بهمن یشت - روایت پهلوی زادسپرم - اردای ویرافنامگ - ماتیکان یوشت فریان - داستانت دینیک و جز اینها را در شش مجلد با مقدمه ای که بر هر یک بانگلیسی افزوده است بچاپ رسانده و میتوان گفت تحقیقات استاد فقید در باب این کتب پس از تحقیقات وست دانشمند بزرگ انگلیسی که در فقه اللغة ایرانی بچاپ رسیده بیش از دیگر تحقیقات حائز اهمیت و اعتبار میباشد.

۱- L'Empire des Sassanides

۲- Le règne du roi Kawadhet le Communisme mazdakite

۳- Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme

۴- Etudes sur le zoroastrisme de la perse antiques

۵- La légende du sage Buzurjmihir

۶- A-t-il existé une religion zarwaniste?

۷- Les Kayanides

۸- L'Iran sous les Sassanides

۹- Oestes des rois dans la tradition de l'Iran antique

۱۰- Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire

légendaire des iraniens. 2 vols.

از جمله تحقیقات کریستن سن در باب کتب دینی زردشتی و آئین ایرانیان قدیم چنانکه عرض کرده‌ام رساله کوچک ولی بسیار مهمی است که بعنوان «تحقیق در آئین زرتشتی ایران قدیم» سال ۱۹۲۸ در کپنهاگ چاپ شد. این کتاب حاوی مطالعات دقیقی راجع به یشتها و تاریخ تدوین آنهاست. در این کتاب نفیس ثابت شده است که یشتهای ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ در عهد پیش از هخامنشیان و با اوایل عهد هخامنشیان مدون گردیده و یشتهای ۵ و ۱۷ و ۸ و ۱۴ و ۱۵ و یسناهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۵۷ در عهد هخامنشیان و احتمالاً در قرن چهارم پیش از میلاد و وندیداد در قرن دوم یعنی سال ۱۴۷ پیش از میلاد و یشتهای ۹ و ۱۶ در دوره اشکانی - یکی دیگر از وجوه اهمیت این کتاب بحثهای دقیقی است که در باب بعضی از اسامی خاص یشتها و داستانهای مربوط باین نامها در آن شده است، مثلاً کریستن سن از بیستمین صحیفه این کتاب بیعت پس از تحقیق و استقصاء کامل ثابت کرده است که موضوع تقسیم دنیا به قسمت بدست فریدون، و سپردن آنها به ایرج و سلم و تور، اگرچه ریشه آریائی و سکائی قدیم دارد اما واقعاً در عهد اشکانی سرو صورت واقعی پذیرفت و در تاریخ داستانی ایران وارد شد.

در همین کتاب استاد فقید اطلاعات مبسوط و تازه‌ای راجع به آئین زرتشتی و رابطه آن با مذهب زروانی داده است.

کریستن سن بداستانهای ایران و تحقیق در باب آنها علاقه خاصی داشت و شاید بر اثر همین علاقه و عشق وافر بود که بترجمه شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی بزبان دانمارکی پرداخت و باز بر اثر همین علاقه است که استاد بزرگ بنگارش مقالات و تألیف رسالات و کتبی در این باب همت گماشت که از آن میان کتاب: «نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایران» و کتاب «کیانیان» از همه مهمتر بنظر می‌آید. در کتاب نخستین بشر و نخستین شاه که مجلد اول آن سال ۱۹۱۷ در استکهلم و مجلد دوم آن سال ۱۹۳۴ در Lyde بچاپ رسید، آرتور کریستن سن کوشیده است تمام روایات و اساطیر کهن ایرانی را در باب نمونه‌های نخستین فرد

و نخستین خانواده‌های بشری و همچنین نخستین شاه که در داستانهای قدیم ایران وجود داشت نقل کند و مورد تحقیق و مطالعه قرار دهد .

مجلد اول این کتاب خاص تحقیق در باب گیومرث ، مشیگک و مشیانگک ، هوشنگک و تهمورث است . در این مجلد نخست از گیتِه مرَتن و کاو اَوکدات و تمام مطالبی که راجع بآندو در اوستا و کتب معتبر پهلوی مانند بوندهشن کوچک و زات سپرم و داستان دینیکک و مینوی خرد و دینکرت وائو کمدچا (۱) و گنج شایگان و اردای ویرافنامکک آمده است ، آغاز کرده و سپس اساطیر اسکانندیناوی و ایرانی را در این باب مقایسه نموده و تحولاتی را که این اساطیر در مذهب و آثار زرتشتیان پذیرفته است با توجه بداستان مشیگک و مشیانگک در کتاب خداینامکک و منابع اسلامی از کتب قدیم عربی گرفته تا آخرین کتب فارسی توجه نموده و آخرین تحولات این داستان را بر ما آشکار ساخته است .

در باب داستان هوشنگک پیشداد و طهمورث زیباوند که باختلاف روایات نخستین شاه داستانهای ایرانی شمرده میشوند نیز همین روش استقرائی بکار رفته و مجلد دوم این کتاب که وقف برداستان « بیم خشمَت » یعنی « جم شید » میباشد هم بر این سیاق نگارش یافته است .

این کتاب کریستن سن نخستین قسمتهای بسیار مبهم و تاریک از داستانهای ملی و حماسی ما را بهترین صورتی روشن و دور از ابهام کرده است .

کریستن سن در این کتاب تنها اوقات شریف خویش را بیافتن نخستین بشر و نخستین قبایل بشری و نیز نخستین شاه وقف کرد و چون این کتاب را بدقت بخوانیم میتوانیم عقاید ایرانیان را راجع بخلفت و تکوین مدنیت بشر بخوبی دریابیم اما از نخستین سلسله داستانی ایران که در داستانهای متأخر پیشدادیان خوانده شده اند در این کتاب تنها از هوشنگک و طهمورث و جمشید که هر یک در داستانهای ایرانی نخستین شاه شمرده شده اند سخن رفته و مابقی سخنان استاد را در این باب باید در کتاب معروف دیگر او بنام « حماسه شاهان در داستانهای ایرانیان » یافت .

یکی دیگر از کتب مهم کریستن سن که بسیاری از حقایق مربوط بتاریخ داستانی ایران در آن آشکار میشود کتاب کیانیان است که بسال ۱۹۳۱ در کپنهاگ چاپ رسید. در این کتاب استاد بزرگ نخست بابت استادانه مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیانیان و سلسله تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندانی مانند هر تل و هر تغلد را در این باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای محلی مشرق ایران در عهد مقدم براوستا که آخرین آنها ویشتاسپ بازر دشت پیغامبر معاصر بوده است. مابقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع بکلمه «کی» و هر یک از سلاطین و امرائی که در اوستا و خاصه در اناهیت یشت و فروشی یشت بالقب کوی ذکر شده اند، با توجه بتمام مآخذ از اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. - در پایان این کتاب کریستن سن بحث فاضلانه ای راجع بخاندان کرشاسپ یعنی خاندان پهلوانی سیستان پیش گرفته و بسیاری از حقایق را با توجه بروش استادانه خود راجع بداستان این پهلوانان روشن کرده است و سپس در باب بهمن وجانشینان او و نفوذی که ازین پس از بقیه السیف اطلاعات ایرانیان راجع بسلسله هخامنشی در سلسله داستانی کیان مشهود میباشد سخن گفته است.

با این بحث مختصر که حقیر در باب چند اثر از کریستن سن کرده و فهرستی که از کارهای وی در این کتب داده است اهمیت زحمات این ایران شناس جلیل القدر تا درجه ای آشکار میشود اما باید دانست که چون استاد در انتخاب وجوه قراآت اسامی قدیم بیشتر بر سیرت «آندره آس» رفته، گاه از طریق صواب و بالاول از طریق که مقبول عموم میباشد دور شده است.

یکی از علل جامعیت کریستن سن و اهمیت کارهای او آنست که این دانشمند در تحقیقات خود بتمام و یا نزدیک بتمام آثار و نتایج تحقیقات خاورشناسان بزرگ اروپا توجه داشته و حتی از زبانهایی که اطلاع نداشت بوسیله مترجم استفاده کرده و همین کثرت مطالعه استاد علت وسعت کم نظیر اطلاعات و قدرت وی در تحصیل نتایج کلی علمی راجع بتاریخ و فرهنگ ایران قدیم شده است.

زندگی این استاد جلیل وقف بر ایرانیان و لهجات و فرهنگ و تاریخ ایران بود ، در کلام او هیچگاه جز آثار احترام و بزرگداشت ایران نمی بینید و او بیشک ایرانرا چون يك وطن ثانوی دوست میداشت و همین دوستی و علاقه او نسبت باین خاك عزیز ، مارا بر آن میدارد که نخست از خدای بزرگ آمرزش روان اورا مسئلت کنیم و سپس برای رضایت روح جاوید او دوام فرهنگ و تمدن ایران و بقاء جلال و افتخارات آنرا از یزدان نیکی دهش بخواهیم و بگوئیم : آمرزیده باد روان کریستن سن ، جاوید باد ایران و فرهنگ ایران .



درخاتمہ مجلس آقای فن استمان که در غیاب کاردار دانمارک عہدہ دارمنافع دانمارک در ایران هستند شہ ای از احساسات پاک و بی ربای مرحوم کریستن سن را درباره ایران و ایرانیان کہ خود شاهد و ناظر آن بوده اند اظهار داشتند و از فرهنگستان ایران و از دوستان ایرانی مرحوم کریستن سن بنام دولت دانمارک و دانمارکیان مقیم ایران سپاسگزاری کردند .

در مجلس یادبود

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر
و مرحوم حسنعلی مستشار



مرحوم دکتر سید ولی الله نصر

مجلس یادبود مرحوم دکتر سید ولی الله و مرحوم حسنعلی مستشار که هر دو از اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران بودند روز دوشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۲۴ در تالار فرهنگستان تشکیل یافت . نخست جناب آقای بهار وزیر فرهنگ جلسه سوگواری را با بیانی مؤثر افتتاح فرمودند که :

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر و مرحوم حسنعلی مستشار هر دو از فضلا و دانشمندان نامی و از ارکان ادب کشور ایران بودند و فضایل آنان بر هیچکس پوشیده نیست .

مرحوم دکتر نصر از اشخاص معدودی بود که علاوه بر معلومات پزشکی، دارای نظریات عمیق در تعلیم و تربیت بود، زیرا او هم در ادب فارسی و عربی و هم در فرهنگ جدید اروپائی تبخّر و تسلط و استادی داشت و توانسته بود این دو فرهنگ شرقی و غربی و این دو دانش نو و کهن را بهم درآمیزد و نظر خاصی از ترکیب تربیت و تعلیم ایرانی و اسلامی و آموزش و پرورش اروپائی بوجود آورد و آقایان بخوبی می‌دانند که ترکیب این دو فرهنگ و تطبیق آن با سنن و آداب ملی کاری دشوارست و عمق و اطلاعی بسیار می‌خواهد.

فقدان این عنصر شریف که از معرفت و اخلاق در ترازوی فرهنگ ایران وزنه‌ای بود و نظیر او را کم داریم برای ما بسیار تأثر آورست.

همچنین مرحوم مستشار نیز یکی از رفقای عزیز و دانشمندا و نمونه اخلاقی ایرانیان بود من بانهایت اندوه بیازماندگان این دو بزرگوار تسلیت عرض میکنم و زمام سخن را با آقایان دکتر امیر اعلم و بهنیار استاد محترم دانشگاه می‌سپارم.

خطابه جناب آقای دکتر امیر اعلم

امروز بحکم شیخوخت درس، یا قدمت در خدمت، یا سنخیت، فرهنگستان ایران و وظیفه‌ای بس سنگین برای من تعیین کرده‌است که بیم دارم نتوانم این مهم را چنانکه باید کفایت نمایم، چه که باید از فقدان یکی از همکاران ارجمند، خواجه تاشان گرانمایه، همکاری که تا چندی پیش چون شمع در جمع اصحاب میدرخشید و دل مردم دور و نزدیکی را که پروانه آسا بر گرد او حلقه زده بودند میربود، و مانند چشمه فیاض از علم و هنر آب صافی و گوارا از تشنگان زلال معرفت دریغ نمیداشت اظهار تأسف و نوحه سرائی کنم! افسوس که آن فصاحت و بلاغت و سلاست را که مستلزم سخن رانی در چنین موردست در خود سراغ ندارم، بعلاوه در این محضر شریف که بزرگان علم و ادب کشور فراهم آمده اند و هر يك به کم و کیف مراتب زندگانی سراسر شرافت فقید سعید مرحوم دکتر سید ولی الله نصر آگاهی کامل دارند بحیرتم

که چگونه خواهم توانست از عهده این وظیفه برآیم .

شادروان دکتر سید ولی الله نصر در سال ۱۲۵۵ خورشیدی در کاشان پانی بعرضه وجود نهاد ، روزگار کودکی را در دامان عفت و آغوش مهر و شفقت مادری پارسا که بمعنای حقیقی « الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمْهَاتِ » کاملاً آشنا بود گذراند ، از همان آغاز زندگی گامی براه راست هدایت شد و تادم واپسین سرمویی از آن منحرف نگردید پاک آمد و پاک زیست و پاک رفت .

تحصیلات ابتدائی را در کاشان ، و متوسطه را در طهران ، زیر نظر دقیق پدر بزرگوارشان (مرحوم میرزا سید احمدخان نصرالاطباء) که یکی از مشاهیر پزشکان وقت کشور بودند بانهایت تأمل و عمق بیابان برد و چون آرزوی خدمت بنوع از همان اوان کودکی در دلش پرورش یافته بود حرفه مقدسه پدر را انتخاب کرد و وارد بخش پزشکی مدرسه دارالفنون سابق گردید و سالیان دراز در برابر دشواریهای تحصیل فن جلیل طب عاشقانه سینه سپر کرده باموفقیت تام بمقام شامخ دکتری نائل آمد . علاوه بر معلومات پزشکی عشقی سرشار بعلوم قدیمه و حکمت داشت و در علوم و فنون عربیت و فقه و اصول و فلسفه سرآمد اقران بود ، باغلب زبانهای بیگانه مخصوصاً بزبان فرانسه بخوبی آشنائی داشت .

در سال ۱۲۷۷ شمسی وارد خدمات دولتی گردید ، نخست در همان بخش پزشکی دارالفنون که سالها در آن سمت دانشجویی داشت با کمال استحقاق بر کرسی استادی نشست . دوست دانشمند ما برای دانشجویان تنها معلم و استاد دانش پزشکی نبود بلکه در هر جلسه درس علاوه بر رموز فنون پزشکی بسیاری از نکات دقیقه اخلاقی را شرح و بیان میفرمود . دانشجویان برای حضور در سر درس استاد بر یکدیگر سبقت می جستند و همواره از پایان یافتن ساعت درس متأسف بودند زیرا او مطالب معضله علمی و فنی را بایسانی روشن و عبارتی ساده و شیرین چنان شرح و بسط میداد که آنرا در لوح حافظه دانشجویان نقش میبست و حجرات دماغی و دستگاہ شنوایی شنوندگان گفتارش متلذذ میگردید ، در سر درس آن پزشک دانشمند بود که بخوبی دپده و فهمیده شد که چگونه :

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را
بایماران چه در مطب و چه در عیادت‌ها بالطف و مهربانی پدرا نه رفتار میکرد
سخت‌ترین بیماران از دیدار آن پزشک عالمقدار خوش رو و خوش گفتار درد و آلام
خود را فراموش میکردند و باسخنان شیرینش که در تقویت روح و افزایش نیرو و
رفع نگرانی خیال حقیقهٔ اثری سحرانگیز داشت بهبودی خویش امیدوار میشدند.
بیماران بی‌بضاعت را با کمال لطف می‌پذیرفت و در حدود توانایی از همراهی‌های
مادی دریغ نمیداشت، این حس نوع پروری از برجسته‌ترین صفات مرحوم دکتر
نصر بشمار میرفت و بهمین سبب در روز وفاتش چشمان اشک آلود و دلهای افسرده
ببستگان نزدیک و دوستان صمیمی آن مرحوم منحصر نبود.

مرحوم دکتر طیبی حاذق، ناطقی فصیح، ادیبی بی‌نظیر، مأموری وظیفه
شناس، استادی مهربان، پدري فداکار، و دوستی صدیق و وفادار بود.

صفات خداشناسی و میهن‌دوستی و نوع پروری آن مرحوم منکری نداشت
و با اینهمه در باطن بمراتب برتر و والا تر از آن بود که از ظواهر حالش هویدا
میکردید، در برابر خواست خدا همیشه سر تسلیم و رضا در پیش داشت و شکایتی
نمیکرد، چنانکه در مدت مدیدی (تقریباً دو سال) که آن مرد عالیجناب در نتیجهٔ
تصادم با دو چرخه بیستر افتاده بود دردها کشید و رنجها برد ولی همواره سپاسگزار
در گاه احدیت بود.

مرحوم دکتر نصر در هنگام ادای وظیفه اگر دچار تأثرات و تألمات درونی
هم بود آن را بکلی مستور داشته باروی باز و لبان متبسم و در همین حال با جدیت
تمام بانجام و وظیفه‌ای که برعهده گرفته بود همت می‌گماشت، تا در برابر کشور
وام روزانهٔ خود را و جداناً پرداخت نموده و برای جوانان عموماً وزیر دستان خود
خصوصاً سر مشق عملی داده باشد.

جای شبهه نیست که مرحوم دکتر نصر در آن رفتن ازین جهان گذران حسرتی
باخود نبرد، و روان پاکش در پرواز از تن نگرانی نداشت زیرا و وظیفهٔ بندگی
و انسانیت را در مدت حیاتش در پیشگاه پروردگار و در برابر میهن و خانواده و

دوستان و هموعان خود از روی عقیده و ایمان و صداقت و فداکاری تا آنجا که برای یکنفر انسان حقیقی مقدور و میسر است بجا آورده بود، ای کاش مانیز در آن دم که جرس فریاد بر بندید محمل‌ها را بر آورد مانند آن مرحوم بتوانیم بدون حسرت چشم بر بندیم و این دنیای دنی را وداع گویم.

مرحوم دکتر نصر در سال ۱۳۲۴ قمری بنماینده کمی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب شد و از آن تاریخ بی‌عده بترتیب، ریاست مدرسه سیاسی، ریاست محاکمات وزارت مالیه، ریاست ثبت اسناد، معاونت وزارت دادگستری، ریاست دانشکده پزشکی، ریاست اداره کل معارف، کفالت وزارت فرهنگ، مدیریت کل آن وزارت را یافت و تا پایان عمر همین سمت را داشت.

تا یکی دو سال پیش که دوست بزرگوار ما با آن سیمای نجیب و چشمان کنجکاو و پیشانی بلند و لبان متبسم و نگاه نافذ در همین فرهنگستان و در میان ما جای داشت، از هر موضوع که سخن میرفت همینکه رشته کلام بدو سپرده می شد با بیانی آرام و شمرده، و عباراتی ساده و بی پیرایه، و استدلالی منطقی و معقول، و استعارات و تشبیهاتی بدیع و دلکش، و کنایاتی نغز و شیرین عقائد خود را اظهار میداشت، این آراء و عقائد باندازه‌ای باقوام و پخته و سنجیده بود که هر کس بی درنگ درمی‌یافت از منبعی نزار از علم و هنر و مخزنی مالا مال از تجربه و تحقیق مایه و نیرو می‌گیرد.

مرحوم دکتر نصر چنانکه ذکر شد نه تنها در فنون پزشکی متبحر بود بلکه در هر مجلسی از هر در که سخن در میان می‌آمد چون پهلوانی تازه نفس که بانواع فنون و رموز کار آشنا باشد میدان داری میکرد و در دخول و خروج مطلب و در دقایق و مضایق چنان شیرین کار و چابک بود که گویی همه را را در همان رشته یا فن خاص بی‌حس و تحقیق و استقصا گذرانده است.

خجسته نوفتونی رهنمونی که در هر فن بود چون مردیک فن در یکی دو سال اخیر هم که بواسطه حادثه ناگوار استخوان رانش شکست و زمین گیر شد خانه‌اش مطاف اهل ذوق و ادب و مقصد دانش پژوهان بود، دوستان

ویاران گروه گروه بستر او را در میان می گرفتند و او با همان سیمای آرام و خندان که از ضمیری آرام و خندان و طبعی عالی و قلبی مطمئن حکایت میکرد مانند روزگار تندرستی از هردری سخن میراند و با حکایات ادبی شیرین و امثال و شواهد تاریخی و داستانهای شورانگیز عشقی و بحثهای علمی و فلسفی نمیگذاشت عیادت کنندگان دل آزرده و ملول بنشینند. آهنگ مطبوع سخنان شمرده اش در گوش شنونده کار سحر و جادو میکرد و باندازه ای خاطر را مشغول میداشت که کسی بگذشت ساعت و زمان متوجه نمیشد و بقدری ملاقات و دیدار او شیرین و گوارا و خوش آیند بود که صحبت با او کمترین ملالت و زحمتی ایجاد نمیکرد.

راستی، اگر تابش خورشید علم و اخلاق را از پیکر آدمی بر گیرند و او را از پرورش یافتن در پرتو آن محروم سازند جسمی تیره و کدر بجای خواهد ماند که پیشیزی ارزش ندارد. هیمه ایست که زیر دیگ را بشاید و مرداری است که زاغان و کرکسان راباید.

آنچه این جسم خاکی تیره را روشن و نورانی می نماید و بشرزمینی را فرشته آسمانی میکند بی شک علم و اخلاق است، این کیمیای سعادت بمس هر وجودی که برخورد آن را زرناب سازد، دوست عزیز هنرورما از جمله مردم نادری بود که خیره تن و جانس باین کیمیا عجب بود و در حقیقت وجود او کیمیائی بود که با هر وجودی تماس پیدا میکرد آنرا مانند زرناب پاک و گران بها می ساخت.

من آنچه را که در این وجود نازنین (که اکنون مقدرات از دست ما روده است) مورد توجه قرار میدهم، نه مقاماتی را که طی کرده و نه علم و هنر او بود، بلکه صفات معنوی و ملکات فاضله، و بعبارت ساده تر، اخلاق او بود. خلقی که پاکیزه تر از برگ گل و صافی تر از قطره شبنم بود، و دل ارباب نظر و اصحاب بصیرت را در دام مبارک همین اخلاق عالی صید و قید کرده بود.

چنانکه اشاره کردم گمان نمیکنم کسی خبر مرگ نصر را شنیده باشد و اندوهگین و مغموم نشده باشد، در این روزگار که جانی در گرو نانی است و بوی خون گرم و آهن گداخته سرها را بدوار انداخته بسیار نادر و دشوار است که کسی

هفتادسال عمر کنند و از این مدت پنجاه سال در کار باشد و در جریان امور فرهنگی و اداری و اجتماعی روز و شب بگذرانند، و با این آدمیزادگان نازنین جان که بقول سنائی بدانگی خدای نام و بیانگی ضعیف کام می شوند معاشرت نماید و با کیفیات و مقتضیات متفاوت مواجهه نماید و سرانجام ازین همه هیاهو و غوغا با آبرو و نیکنام و عزیز و محترم بیرون بیاید و همان مردم از رفتنش متأسف شوند و بر مرگش دریغ و افسوس خورند.

دکتر ولی الله نصر بی شک یکی ازین نوادر روزگار بود که در تمام دوران ریاست و کار خود با خلق خدا برفق و مدار اسلوك نمود، و اگر برخلاف حقیقت گفته شود، باری از دوش مستمندی برنگرفته بی شبهه بدوش کسی باری نگذاشته است. این نیک مرد آیین مردمی و انسانیت را ازبر بود و در گفتار و کردار خود گامی خارج از این آیین برنمیداشت، امروز که دست مرگ گل وجود او را از شاخار حیات چیده و در زیر خروارها خاک نهفته است و گرد و غبار اغراض فرو نشسته و محیط بانظر درست و پاک برای حکومت مهیا می باشد، می بینیم کسی نیست که برزندگانی سراسر پاک و پرافتخار او خرده ای بگیرد و یاصفتی از صفات او را سزاوار سرزنش یابد بلکه عموماً از مرگ او بحقیقت متأثر می باشند.

زهی حالت نیک مرد سخن که مرگش به از زندگانی بود

باری، دوست و همکار ارجمند ما پایه علم را با پایه اخلاق آبرو میداد، و چنانکه معروض داشت بسیار رؤف و حساس و مهربان بود شنیدن ناله بیچارگان و دیدن چهره مستمندان در محیط ضمیر او توفان بر میانگیخت و تا از سرچشمه ملاحظت و مساعدت بر آتش درو نشان آبی نمیزد از پای نمی نشست، عناوین پرزرق و برق اداری و مقامات با طنطنه و طمطراق اجتماعی او را مغرور و غافل نمی نمود. دکتر نصر مردی خداپرست و معتقد بمبادی و اصول و پای بند رسوم و قیود معقول مذهبی و اجتماعی و خانوادگی بود با فقدان او فرهنگستان ایران کارمندی شایسته، فرهنگ کشور عنصری شریف، عالم پزشکی ایران پزشکی دلسوز و غمخوار، و کشور ایران مردی خدا پرست و میهن دوست از دست داد!

درخاتمۀ سخن برای آن مرحوم رحمت خدا و برای بازماندگان بخصوص برای برادران جلیل القدر او صبر و شکیبایی مسئلت می نمایم، و از حضار محترم که در راه قدردانی از خدمتگزاران حقیقی فرهنگ قدم رنجه داشته برای شرکت در سوگواری مجلس ما رامفتخر داشته اند - بنام فرهنگستان ایران - سپاسگزاری میکنم.

در رثاء مرحوم دکتر نصر

اثر طبع آقای تقی بینش

از تو ای آسمان کز رو آه	وز تو ای چرخ کوز و او بیلاه
راستان را زچیتی دشمن	کز روانرا چراستی همراه
بشکنی از چه اهل دل را دل	این روش از چه باشدت دلخواه
از چه فرهنگ را نمودی باز	دیده کلگون ز اشک و جامه سیاه
در عزای بزرگ دانشمند	آن در اقلیم علم و عرفان شاه
ولی الله نصر دکتر راه	بر سپهر هنر درخشان ماه
که نرفتش خطا زدست و زبان	ره در اندیشه اش نیافت گناه
گشت جمعی ز نور تربیتش	رهر و راه راست از بیراه
بود تهذیب خلق خلقش کام	نه نظر داشت او بمال و نه جاه
پاک زاد و بزیت پاک و بمرد	پاک، بر این خدای پاک گواه
سز دار جای اشک خون گرید	دیده بر این فقید، طاب ثراه
از دل خاک شاید از این داغ	لاله روید همه بجای گیاه
گفت بینش چو زو پرسیدم	سال تاریخ این غم جانکاه
خواهی ارسال این مصیبت را	بیت ذیلت از آن کند آگاه
لیک از الله آنچه ملفوظ است	و آنچه مکتوب از شمارمکاه
« شده ملحق بجنّت اعلیٰ »	« بعلی ولی ولی الله »
« سصد و بیست و چار بعد هزار	« شبسه شبسه سی ز بهمن ماه

اثر طبع آقای محمد علی ناصح

در رثاء مرحوم دکتر نصر

اندرین گیتی که کوئی عرصه شور و شرست
امن و آسایش بنزدیک خرد ناباورست
لاله این بوستان خونین دلست و داغدار
نیز گلبن را خلیده خارها در پیکر است
گر گل صدبرگه بی برگست از آسیب خزان
در بهاران زرد روئی سرنوشت عبهرست
خون دانایان زشاخ تانک بیرون داده خاک
خون خورد نادان و پندارد میش در ساغرست
عمر خواهد گول و او را آخته بر روی تیغ
عیش جوید جاهل و بر حنجر وی خنجر است
ساز گیتی سخت نا سازست و اندر بزم دهر
نوحه ماتم بگوش از لحن این خنیا گریست
میرسد بانگک لدواللموت و ابنواللخراب
از در و دیوار لیکن گوشت ای مسکین گریست
پاس خود میدار از کید سپهر لاجورد
دیده بگشا کانش پنهان درین خاک گریست
فتنه بی زینهار اندر کمین خاص و عام
آتش افروخته بر خرمن خشک و ترست
هت یکسان پیش وی کاخ شه و کوخ گدا
مرگه بنیان کن که در جنبش چو باد صرصرست
عاقبت از خاک سازد بستر و بالین زخشت
هر کرا بالین ز دیا بیا پرندین بسترست

گر تو دارای جهانی هم نه ایمن زمرگ
کاندرین ظلمات درماند هم ار اسکندرست
در نهانگاه عدم گردد گریزان زین مضاف
پادشه را گر ز مشرق تا بمغرب لشکرست
مهر عالمتاب کایدون نور گستر بر زمین
اختر شبگرد کانک بر فلک بازیگرست
ناظر کوچ کی و خاقان ازین وحشت سرای
شاهد ویرانی قصر حیات قیصرست
گر بصورت هست مرگ عامی و عارف یکی
چون بمعنی بنگری این دیگر و آن دیگرست
مرگ نادان چیست کومرده است هم درزندگی
ماتم جانکاه مرگ مردم دانشورست
این درخت بارور آرایش ، باغ وجود
وانسزای سوختن چون چوب بی برگ و برگ
نیست کشور زنده جز باجان دانش زین سبب
مرگ دانا از شمار عقل مرگ کشورست
هست آری ماتم دکتر ولی الله نصر
جانگزا داغی که از حد شکیب آنسو ترست
داغها دیدیم لیکن برنیاوردیم آه
آه کاین داغ روان فرسای داغی دیگرست
با چنین غم نابدش غمهای دیگر پیش چشم
گرچه خاطر لحظه از دستبرد غم نرست
مرد دانشمند و دانش مرد با مرگش بلی
مرعرض را جنبش و بود و نمود از جوهرست
جان دانا در غمش جا داشت گر نالید زار
چشم دانش گردرین سوکت گریبان درخورست

هان کجا رفت آن خطیب مفلق سحر آفرین
یاچه شد آن ژرف دریا کش فصاحت گوهرست
آن سخن گستر که در گفتار وی فکر بدیع
چون روان بخشی بطبع آب حیوان مضرست
بر نثر با داده فکرش فضل را جای از نثری
کرده پهلوی سخن فربه بکلك لاغرست
نیکجوئی نیکخو روشندلی پرهیز کار
کز مبارك دوده فرخنده پیغمبرست
گشته از مرگ آن زبان خاموش و در تازی مفاک
نک نهان آن گوهر افشان قلم پهن اورست
در حجاب باختر بنهفت روی آن آفتاب
کز ره تحقیق علم باختر را خاورست
چرخ را دیدی کزین ماتم بود نیلی لباس
بر زمین بنگر که او را خاک ماتم بر سرست

هان بمرگ این سخن گستر سخن کوتاه کنم
کاندرین غم نطق حیران و بلاغت مضطربست
از حساب سال شمسی « آه آه از داغ نصر »
در شمار آور که سال مرگ این دانشورست
وز بی تاریخ شمسی هم « ز داغش آه آه »
بر شمار کاین بی کم و افزون شماری دیگرست
هم بتاریخ مسیحی چون فرود (اندوه و) آه)
گوی این محفل بمرگ خواجه بی زیب و فرست
در نعیم قرب بزدان شادمان بادش روان
گرچه ما را دوریش بر دل فروزان آفرست

مرحوم حسنعلی مستشار

تند باد اجل ز شاخ حیات ریخت چون برک مستشارالملك
پای بیرون نهاد و گفت «سنا» «آه از مرگ مستشارالملك»
جلال همایی «سنا»



خطابه آقای بهمنیار استاد دانشگاه

پیش از آنکه بعروض خود بپردازم از آقایان محترم که دعوت فرهنگستانرا پذیرفته و این مجلس را که از طرف آن مؤسسه بیاد دو تن از اعضای پیوسته اش که اخیراً در گذشته اند انعقاد یافته است شرف حضور بخشیده و ارزانی داشته اند بنام فرهنگستان و از طرف اعضای آن سپاسگزاری میکنم.

تشکیل این گونه مجالس تذکر تنها برای تجلیل رفتگان نیست بلکه یک منظور از آن و بلکه منظور اصلی از آن تشویق بازماندگان است که طریقه مرضیه راد مردان گذشته را پیروی کنند و بتصور اینکه در جامعه قدردان و قدرشناس وجود ندارد از کسب فضایل و خدمت بنوع دلسرده و ملول نگردند.

مللی که در زندگی اجتماعی مرام و منظور معین و مشخص دارند بنای آموزش و پرورش اجتماعی خود را بر اساسی مینهند که آنها را بدان مرام و منظور نزدیک و رفته رفته واصل و نابل سازد و حاصل تشکیلات فرهنگی آنها بوجود آوردن افراد شایسته و مردان تمام کامل عیار است، و بدیهی است که مفهوم شایستگی و کمال در نزد ملل و اقوام مختلف تفاوت دارد و هر کدام بر حسب اوضاع و احوالی که محیط آنها را فرا گرفته و بر حسب آداب و عادات و آراء و عقایدی که دارند مرد شایسته و تمام را بنوعی خاص تصور میکنند.

در نزد ما ایرانیان مرد تمام و کامل عیار کسی است که دانش و هنر را با مملکت فاضله و حب وطن را با دیانت و تقوی و جدیت در ادای وظیفه فردی و اجتماعی را با شفقت و مهربانی نسبت بابنای نوع و بتعمیر مختصر تر عدل را با احسان توأم داشته و زندگانی خود را با این فضایل و محسنات اخلاقی بیایان رساند.

ویکی از آن مردان شایسته و کامل عیار مرحوم میرور حسنعلی مستشار عضو پیوسته فرهنگستان است که دوازده روز پیش در پنجاه و یک سالگی دارفانی را وداع گفته و این مجلس بیاد او و یاد مرحوم میرور دکتر ولی الله نصر عضو دیگر فرهنگستان که هم اخیراً رحلت کرده منعقد گردیده است.

مرحوم حسنعلی مستشار از رجال دانشمند و مهذب الاخلاق این کشور و از کسانی بود که حسب مکتسب را با شرافت نسب جمع کرده مجموعه کمالات صوری و معنوی و دارای شرافت و نجابت فطری و فضایل و معلومات اکتسابی بود.

فقید سعید پسر مرحوم میرزا شفیع مستشار الملک و او پسر مرحوم میرزا حسن خان گرگانی بوده است، جدا و میرزا حسن خان ظاهراً نخستین کس از اسلاف اوست که داخل خدمات دولتی شده و در مشاغل خود بکفایت و درستکاری موصوف است.

پس او مرحوم میرزا شفیع در سال ۱۲۸۵ قمری هجری متولد گردیده و پس از هفتاد و سه سال زندگی در سال ۱۳۳۱ در گذشته است.

مرحوم میرزا شفیع در اواسط عهد ناصرالدین شاه داخل خدمات دولتی شده و تا اوایل عهد احمد شاه بدون اینکه انقطاعی در خدمتش روی دهد مصدر مشاغل مهمه بوده است. ورودش بخدمت بسمت استیفا (مستوفی گری) بود و چون مردی شایسته ولایق و بدرستی و پاک نهادی و نیک اندیشی موصوف و معروف بود مورد توجه و عنایت خاص پادشاه و صدراعظم شده و کارهای عمده از قبیل پیشکاری مالیه خراسان و فارس و خوزستان باو محول گردید و بیاداش لیاقت و کفایتی که در انجام این خدمات از او بظهور رسید بوزارت بیوتات منصوب و بلقب مستشارالملکی ملقب گردید و تا پایان زندگی بر این شغل باقی و مقیم مرکز بود، و با اینکه از وزرا و رجال درجه دوم محسوب میشد در امانت و تقوی و محل اعتماد و وثوق بودن از رجال درجه اول و مورد توجه و عنایت مخصوص بود، و معروف است که مرحوم مظفرالدین شاه بارها گفته است که هر وقت بمشورت با شخص عاقلی امین و محرم محتاج میشوم کسی را از هر جهت طرف اعتماد و واقعا امین و محرم راز باشد بجز مستشارالملک نمیابم.

مرحوم میرزا شفیع مستشارالملک در تربیت اولاد خود جد و جهد و اهتمام بلیغ داشت و مطابق رسمی که بزرگان و اعیان از اوایل عصر اسلامی (قرن دوم تقریباً) تا چندی پیش داشته اند برای تعلیم و تربیت آنها معلم مخصوص (و باصطلاح معروف معلم سرخانه) تعیین و انتخاب کرده بود و فرزندش حسنعلی مستشار مقدمات علوم را نزد معلم خانگی فرا گرفت و بنیروی هوش و استعداد فطری در زمانی اندک در فنون ادب فارسی و عربی و حساب هندسه و سیاق سرآمد اقران و امثال گردید و بتحریرک عشق و علاقه فطری که بادبیات داشت از همان اوقات بمطالعه و قرائت کتب نظم و نثر فارسی و عربی پرداخت و بسیاری قصائد و قطعات منظوم استادان شعر را حفظ کرد و چنانکه میدانیم حفظ اشعار مخصوصاً اشعار عربی در آن عهد هنر و فضیلتی مهم و میزان تحصیلات جوانان و مایه سربلندی و سرافرازی آنها در نظر همگنان

بود. مرحوم مستشار در ضمن تحصیلات بفرافتن قواعد و اصول خط نیز اشتغال داشت و معلم او در خط ظاهراً استادی بوده است که هنوز در قید حیات و معروف بادیب و پیرمردی هشتاد ساله و زنده دل است.

مرحوم مستشار پس از فراغ از تحصیل مقدمات عربی و فارسی در صدد تحصیل معلومات تازه و زبان فرانسه برآمد و در دو مدرسه آلیانس و سن لویی بفرافتن این معلومات مشغول شد و در این رشته هم چنانکه میبایست ترقی محسوس یافت و مخصوصاً فرانسه را طوری خوب فرا گرفته بود که مانند و بلکه بهتر از کسانی که در خود فرانسه تحصیل کرده بودند بفرانسه چیز مینوشت و بارها اتفاق افتاده است که برنوشته فرانسوی اشخاصی که بفرانسه دانی شهرت تمام داشتند خرده های ادبی که مورد قبول و تصدیق طرف بود میگرفت.

مرحوم مستشار در سال ۱۳۱۴ قمری متولد شده و در زمان وفات پدر هفده ساله بود و چون بزرگترین پسر بود سرپرستی خانواده بر عهده او قرار گرفت و در نتیجه اوضاع و احوالی از قبیل اداره خانواده پر جمعیت پدر در مدت چندین سال بدون داشتن شغل رسمی و حقوقی که تا حدی جبران مخارج را بکنند و دیگر مزاحمت کسانی که معاششان از زحمت تراشی برای وراثت مردگان نروتمند میگذشت و وسیله کارشان ادعای طلب و سند سازی و سند دزدی و کشانیدن وراثت جوان و کم تجربه بمحاکم شرعی و عرفی بود (در این عصر هم این قبیل اشخاص هستند اما بصورتی متناسب با این عصر کار میکنند) و دیگر آزادگی و جوانمردی فطری مرحوم مستشار که با مفهوم و مفاد - قرار در کف آزادگان نگیرد مال - کاملاً مطابقت داشت و علل و عوامل دیگر که شرح موجب اطناب است نتوانست ملک و مال پدر را از دستبرد حوادث محفوظ دارد و همه را بتدریج از دست داد تا وقتی که ناچار شد خانه پدری را برای پرداخت قرض بفروش رسانده و اجازه تشین شود.

در جریان این احوال و حوادث مرحوم عین الدوله که وزیر داخله بود نظر بسابقه معرفت و خصوصیتی که با مرحوم میرزا شفیع داشت فقید سعید را بخدمت دولتی وارد کرد و ریاست اداره شرف را که معادل مدیر کلّی این زمان است باو محول

داشت و او مدت دو سال مشغول این خدمت بود و بسبب پیش آمدهایی که با مناعت طبع و علوهت و شرافت دوستی او سازش نداشت از این شغل کناره جست و مدتها در گوشه منزل اجاره‌بی بقناعت و مناعت بسربرد و مایه تسلیت خاطرتر در این مدت مطالعه کتب ادب فارسی و عربی از نظم و نثر و استفاده از مجالست و معاشرت با ادبا و فضلا و خانه‌اش مجمع اهل فضل و ادب بود، تا وقتیکه مرحوم اعتمادالدوله قراگوزلو وزیر فرهنگ شد.

مرحوم اعتمادالدوله بطوریکه مخالف و مؤالف او تصدیق دارند نخستین وزیر فرهنگی در عصر مشروطیت است که اساس کار خود را بر اهمیت دادن بموضوع تعلیم و تعلم، و محترم و مرفه الحال داشتن معلمین از هر درجه و طبقه، و جلب و تشویق مردمان فاضل و دانشمند بخدمت فرهنگ گذارده بود و برای محترم نمودن فن تعلیم که تا زمان او شغلی حقیر و ناچیز محسوب میشد مخصوصاً سعی داشت که فضلا و دانشمندانی را که از طبقات محترمند بخدمت تعلیم بگمارد، و بهمین نظر در صدد برآمد که از وجود مرحوم مستشار استفاده کند و آن مرحوم را در چندین جلسه ملاقات و مذاکرات بداخل شدن در خدمت فرهنگ بسمت دبیری راضی ساخت، و این در سال ۱۳۰۸ شمسی بود. سالی که بنده نیز از وزارت دادگستری بوزارت فرهنگ منتقل شدم.

مرحوم مستشار در این شغل تازه از همان ابتدا مانند دبیر و استادی آزموده که سالها تدریس کرده باشد بانجام وظیفه پرداخت و مراتب فضل و دانشمندی او که جز خواص دوستان و معاشران او بر آن اطلاع نداشتند بنای بروز و ظهور گذارد و در مجامع فرهنگی و در نظر فرهنگیان استادی عالی مقام شناخته شد، تا سال ۱۳۱۰ شمسی که اعلیحضرت همایونی که در آن وقت ولایت عهد داشتند برای تحصیل عازم اروپا شدند و مقرر بود که یک نفر از فضلا برای تعلیم و تدریس فارسی و عربی ملتزم موکب ایشان باشد.

مرحوم اعتمادالدوله در انتخاب اشخاص برای کارهای فرهنگی دقت نظر خاص داشت و برای هر شغل سعی میکرد مناسبترین شخصی را که از عهده آن شغل برآید

انتخاب کند و از همان ابتدا نظرش بجانب مرحوم مستشار معطوف و متوجه گردید و اغلب این حسن انتخاب را پسندیدند و تمجید کردند زیرا مرحوم مستشار علاوه بر کمال مهارت در ادبیات فارسی و عربی خطرا هم بسیار خوب مینوشت و میتوانست معلم خط هم باشد و از همه جالب توجه تر اینکه وزیرزاده و بآداب و رسوم در باری آشنا بود، بالجمله فقید سعید بدین سمت انتخاب شد و بهمراهی موکب ولایتعهد روانه اروپا گردید و مدت پنج سال در اروپا بانجام وظیفه‌ی که بمعهد اش محول شده بود پرداخت و در انجام این وظیفه هم لیاقت و شایستگی کافی بخرج داد و نکات و دقایقی را که در تدریس و تعلیم ولیمعهد آن زمان و پادشاه این زمان باید رعایت نمود بوجه کامل رعایت مینمود و دانشجوی شاهانه در نتیجه مساعی آن مرحوم نه تنها در ادبیات فاسی و عربی بلکه در حسن خط نیز ترقی نمایان و محسوسی کردند و خدمات او بحدی مستحسن و مقبول افتاد که چندین بار از دفتر مخصوص شاهنشاهی تقدیر نامه بنام او صادر و یکی دو مرتبه هم مبلغی بعنوان انعام برای او فرستاده شد و همه میدانیم که رضاشاه مرحوم تاچه حد از تحسین و تقدیر کارهای خدمتگذاران خود داری داشته است.

مرحوم مستشار در سال ۱۳۱۵ بهمراهی موکب ولایتعهد ایران و طهران برگشت و والا حضرت آن زمان که نهایت علاقه و محبت را نسبت باو داشتند او را در دربار نگاه داشتند و از آن تاریخ تا زمان وفات از رجال محترم دربار شاهنشاهی و مورد لطف و عنایت و توجه خاص اعلیحضرت همایونی بود و در ظرف همین مدت بود که در دوره دوازدهم و سیزدهم مجلس شورا بنمایندگی از طرف مردم طهران انتخاب شد و باز در همین مدت بود که فرهنگستان ایران او را بسمت عضویت دایم و اصلی انتخاب کرد.

مرحوم مستشار مؤذای اطلبوا العلم من المهدالی اللحد را کاملاً پیروی میکرد و چنانکه اشاره شد بمطالعه آثار ادبی عشق و علاقه مفرط داشت، در ایام انزو او فراغ از خدمات رسمی که قسمت اعظم زندگانی کوتاه آن مرحوم را تشکیل میدهد و در ایام اشتغال بخدمت رسمی هم هر وقت فراغ مییافت تنها اشتغال و یگانه مایه تسلیت خاطرش مطالعه و خواندن آثار شعر و نویسندگان درجه اول بود و مطالعاتش نه سر

سری بلکه با دقت کامل و تأمل در نکات و دقایق سخن و کوشش در حل مشکلات و تصحیح خطاها و اغلاط بود. از خدمات ادبی او جمع آوری اشعار فرخی و ترتیب دیوان کامل آن شاعر نامی است، اشعار فرخی چنانکه میدانیم بطور کامل جمع نشده بود و دیوان مطبوع و معروف او منحصر بنسخه بسیار ناقصی بود که بیش از نلک بلکه ربع اشعار فرخی را نداشت و از این گذشته طوری پر غلط و مشوش بود که استفاده از آن حتی برای اهل ادب دشوار بلکه ممتنع بود، مرحوم مستشار به جمع آوری اشعار آن شاعر شهیر همت گماشت و اشعار او را از قصیده و غزل و رباعی و قطعه از نسخه های مختلف خطی و از جنگها و مجموعه ها و حتی اشعار مفردة (نک شعرهای) او را که در فرهنگ اسدی و نظایر آن بطور استشهاد یاد شده بود جمع آوری و بترتیب حروف قافیه مرتب و منظم کرد و نخستین نسخه کامل آنرا بخط مرحوم عبرت بوجود آورد، و همین دیوان بود که مرحوم عبدالرسولی از روی آن برای خود استنساخ کرد و در ایامی که مرحوم مستشار در اروپا بود بچاپ آن اقدام کرد. مرحوم مستشار در تصحیح و حل مشکلات اشعار خاقانی و بعضی شعرای دیگر و در جمع آثار برخی از شعرای متأخر نیز از قبیل سروش و صبا و شیبانی تا برسد بشوریده شیرازی رنج فراوان برده و نسبت بکتاب نثر فارسی که بخوبی سبک انشاء ممتاز بود از تاریخ بیهقی گرفته تا منشآت قائم مقام نیز همین گونه توجه رامبذول میداشت، و در نتیجه ممارست دایم و مطالعه مستمر در سخن شناسی نوق و قریحه مخصوص پیدا کرده بود و کمتر کسی را دیده ام که مانند او و بسرعت انتقال و لطف ادراک او بدقایق نظم و نثر متوجه گردد.

مرحوم مستشار طبع شعر نداشت و شعر نمیگفت لیکن نثر فارسی را بسیار صحیح و سلیس می نوشت و درستی و روانی انشاء را با زیبایی و حسن خط توأم ساخته بود، و از آثار نثری که از خود بیاد کار گذارده ترجمه افسانه بی تاریخی است که از فرانسه بفارسی نقل کرده و گاهی بعضی صفحات یا قطعات آنرا برای ما میخواند و الحق انشایی متین و صحیح دارد که جویندگان دانش و طالبان حسن انشا را نمونه و سرمشقی خوب و قابل تقلید و پیروی است و در صدد بودم که نمونه بی از آن کتاب را

ضمیمه این اوراق کنم و برای اطلاع آقایان محترم از سبک انشای فارسی آن مرحوم در اینجا بخوانم، لیکن تقاضای پیدا کردن و در دسترس این بنده گذاردن کتاب از بازماندگان مصیبت زده آن مرحوم بی‌موقع و زشت مینمود و بدین‌نظر صرف‌نظر کردم، و امیدواریم که بازماندگان آن مرحوم برای زنده داشتن نام او بطبع و نشر آن اثر اقدام کنند.

یکی از نتایج عشق و علاقه مفراط فقید بآثار ادبی سعی و اهتمام او در بدست آوردن کتب و رسایل نشر و نظم خوب از آثار متقدمین و متأخرین بود که بیش از آنچه استطاعت مالی او اجازه میداد در تهیه و خریداری و جمع‌آوری اینگونه آثار و نسخ بذل‌همت مینمود و بسبب حسن‌خطی که داشت بکتب و رسایل و قطعاتی هم که از حیث خط ممتاز مینمود عشق مخصوصی داشت و در خریداری و جمع‌آوری آنها نیز بی‌اختیار بود.

بزرگترین موهبتی که خداوند بمرحوم مستشار عطا کرده بود ملاکات حمیده و اخلاق فاضله از صدق و صفا و حسن عهد و وفا و دیانت و تقوی و راستگویی و درستکاری و علوهمت و مناعت طبع و حسن معاشرت و لطف محاورت و محاضرت بود که هر کس را بیک یا دو جلسه ملاقات و مصاحبت فریفته و مجذوب میساخت.

بمال دنیا و مراتب و مقامات دنیوی بچشم بی‌اعتنایی و تحقیر مینگریست و از طرز رفتار و ظاهر احوالش بخوبی محسوس و نمایان بود که این بی‌اعتنایی و تحقیر نه از روی تکلف یا تصنع بلکه امری کاملاً فطری و طبیعی است.

دیگر از صفات ممتاز او مناعت طبع عجیبی بود که در هر مورد از او دیده میشد در این صفت بقدری مبالغه داشت که گاهی مورد ملامت خویشاوندان و درستان نزدیک خود میشد، از مناعت طبع او همچنین از بی‌اعتنائیش بمال و جاه دنیوی حکایات متعدد و شنیدنی دارم که بعضی آنها را خود ناظر و شاهد واقعه بوده‌ام و بملاحظات و از بیان آن خودداری میکنم.

در اقبال و ادبار دنیا مصداق المؤمن کالجبل لا تحركه العواصف بود که هیچگونه تغییری در احوال یا طرز معاشرتش بادوستان و آشنایان پیدا نمیشد بعد از آنکه

املاك و خانه موروث را از دست داد از فروش خرده ریزها که برایش مانده بود مبلغی معتنابه تهیه و بامید انتفاع با آن مبلغ معامله‌بی کرد و بجای انتفاع بشرحی که بیانش مایه طول کلام است تمام آن مال و در واقع آخرین دینار از ثروت پدری را باخت (مقصودم باخت در معامله است) و روزی که خبر آن ضرر باو رسید طوری آرام و بحال بمدی مینمود که گویا هیچ حادثه و واقعه‌بی در زندگیش روی نداده است. اعلیحضرت شهریارى نسبت بمرحوم مستشار لطف و مرحمت خاص داشتند و هر گونه درخواستی از پیشگاه ایشان میکرد با آن جود و سخای فطری که دارند مورد قبول میشد چنانکه برای بسیاری اشخاص از پیشگاه ملوکانه استدعاها کرد و مورد قبول شد، و باوجود این برای بازماندگانش جز مقداری کتب فارسی و عربی و فرانسه که در مدت عمر تهیه و کتابخانه مختصری از آنها ترتیب داده باقی نگذارده است، و ما امیدواریم بلکه یقین داریم که اعلیحضرت شهریارى لطف و عنایتی را که با آن مرحوم داشتند در حق اولاد و دیگر بازماندگان او که سرپرستی جز عنایات شاهانه ندارند مبذول خواهند داشت، و فرزندان آن مرحوم که همگی شایسته و لایق والولد سزاییه را مصداقی ظاهر و باهرند در پرتو تربیت ملوکانه بتحصیل علم موفق و هرطوری که پدر مرحومشان آرزومند بود بترقیات عمده نایل خواهند شد. دیگر از صفات آن مرحوم بی‌اختیاری در مساعدت و معاونت دیگران بود، برای بعض اشخاص در مقام توصیف و تعریف لقب و وصف مناسبی جز کلمه خیر نمیتوانیم پیدا کنیم، و مرحوم مستشار بتمام معنی خیر بود، از دیدن بینوایان و محتاجان و از شنیدن شرح حال درماندگان و ستم دیدگان بشدت متأثر و متألم میشد و گذشته از مساعدت مالی که شخصاً باوجود تهی‌دستی و کمی بضاعت نسبت بآنها مبذول میداشت از توسط و میانجی شدن برای آنها در نزد دیگران خودداری نداشت، و کسی که از فرط مناعت طبع حاضر نبود يك کلمه برای خودش در نزد کسی اظهار کند و یا سخنی موهم استمداد و استعانت بر زبان راند در موقعی که پای دیگری در میان می‌آمد بانهایت جرأت و شهامت استعانت و استمداد میکرد و بهترین استفاده‌اش از خدمت دربار که بی‌نهایت بدان خوشوقت بود مساعدت نسبت باشخاص محتاج

بمساعدت بود، در موقع گرانی و قحط بیست هزار تومان از اعلیحضرت همایونی برای اهالی گرگان استدعا و دریافت کرد و تمام این مبلغ را بترتیبی بسیار صحیح بمصرف خریداری گندم و آرد و تهیه نان برای اهالی آن سامان رسانید، نوبت دیگر مقدار بسیاری برنج برای فقرای محله خود درخواست و دریافت و میان آنها شکلی آبرومند تقسیم کرد.

سخن کوتاه کنم، فضایل اخلاقی مرحوم مستشار بیش از آن بود که بیک مجلس و دو مجلس بتوان شرح داد، و هر قدر از محامد اخلاق و صفات و مراتب فضل و معلومات آن مرحوم بیشتر بگویم آقایان محترم را از فقدان وجود عزیزی مانند او متأثرتر و متألّم تر میسازم، در فضل او همین بس که جایش در دزبار همایونی و در فرهنگستان و در مجامع علم و ادب بطوری مشهود و نمایان خالی مانده و همچنان خالی خواهد ماند.

فرهنگستان ایران بفوت آن مرحوم یکی از بهترین و شایسته ترین اعضای خود را از دست داده و از این جهت نهایت تأثر و تألم را دارد، و بانهایت تأسف و اندوه بازماندگان آن مرحوم مخصوصاً آقای سرهنکک مستشاری معاون محترم شهربانی را تسلیت میگوید و آنها را پس از لطف و عنایت الهی بمراحم بی دریغ اعلیحضرت همایونی امیدوار میدارد.

توضیح و تصحیح

در صفحه اول چند جای کلمه «وابسته» بجای «پیوسته» با اشتباه چاپ شده
باین معنی که مرحوم سید محمد فاطمی، دکتر نصر، حسنعلی مستشار از پیوستگان
و مرحوم استاد نیکلسن و کریستنس از وابستگان فرهنگستان ایران بوده اند.
در صفحه ۴ سطر ۷ «فقیه» درست است بجای «فقه».

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار انتشار می یابد.

مقالات علمی و ادبی پذیرفته میشود.

بهای هر شماره ۱۵ ریال است.

محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان، کتابفروشی ابن سینا (چهارراه سعدی)،

کتابفروشی دانش (خیابان سعدی)،

در شهرستانها بوسیله نمایندگان فرهنگ.